

انتشارات دانشگاه اصفهان
شماره ۱۱۴

# منظومه های درباری ایران

از :

دکتر پوران شجیعی

استاد دانشگاه اصفهان

بسرمایه :

**مؤسسه انتشاراتی مشعل**

چاپخانه ایران ـ اصفهان

اسفند ۱۳۴۹

# منظومه‌های درباری ایران

از :

دکتر پوران شجیعی

این کتاب در ۱۲۰۰ نسخه روی کاغذ نود گرمی
در چاپخانه ایران - اصفهان بطبع رسید

---

**شماره فرهنگ وهنر : ۱۴۳**

شعر تجلی روحی‌است که جهان هستی اورا
سیراب نمیکند . و دربرابر عظمت بی‌انتهای وی
همه چیز در پهنه‌ی گیتی خرد وحقیراست .

دغدغه‌ی انسانی است که از کمبودعالم‌مینالد
ومیخواهدآنرا تکمیل کند .

تجلی جهانی‌است آنچنان که می‌بایست باشد
نه‌آنچنانی که هست .

این هدیه‌ایست ازجانب خدا و آوائی‌است
از تضرع واستغاثه‌ی انسانها بسوی خدا .

این آوا هرگز در جهان خاموش نخواهد
شد. نغمه‌ایست که خداآنراآغازکرده و بجانب او
نیز بازگشت خواهدکرد .

# فهرست مطالب کتاب

# بنام خدا

**مقدمه**

قبل از بررسی در بارهٔ نقد وسنجش هر گونه آثار ادبی چه از جنبهٔ صوری ولفظی، وچه از لحاظ کیفیت مادی و معنوی آن میبایست عواملی را که موجب پیدایش شیوه های مختلف ادبی و امتیاز های خاص شعر و شاعری است در هردوره و قرنی بشناسیم، تادریابیم چگونه و چرا ادبیات مانندسایر هنرها با گریز زمان دگرگون میشود وشیوهٔ آن دستخوش تغییر وتحول روزگار میگردد . یکی از آن عوامل قریحه وذوق و عواطف و سرشت شاعر است که از عوامل اصلی انگیزهٔ وی در الهام شاعری محسوب میشود ، زیرا ادبیات چیزی جز نمودهای نفسانی نیست. بدینمعنی که شاعر بیکی از جلوه‌های حیات یا جهان طبیعت مجذوب میشود . روح و احساس وعواطف وی مسخر آن جلوه میگردد، تابدانجا که جز او چیزی درذهن وی باقی نمیماند درآنحال شاعر ناخودآگاه بدان جلوه رنگی خاص و فروغی جاودانی میبخشد وآنرا در عالمی برتر وبالاتر از جریان عادی و اعتیادی زندگی

قرار میدهد، عالمی که در جهان آرزوی اووجود دارد نه آنچنانیکه در دنیای خارج هست. این هیجان و انقلاب درونی محرك ذوق وی میشود، میخواهد این کیفیت نفسانی را در هر قالبی که هست بریزد، قالبی که نمودار واقعی هیجان درون وی و بیان کننده ی حال و کیفیات نفسانی وی باشد. اینجاست که شاعر به دنبال کلمه و لفظ میرود و بیاری الفاظ و کلماتی که مبین احوال اوست سر درون خویش را بدیگران منتقل میکند. **و ادبیات چیزی جز ابلاغ و انتقال این نمودهای نفسانی نیست**، در حالیکه واسطه ی این ابلاغ وانتقال الفاظ و کلمات هستند در اینصورت لفظ که موجد صورت و تحقق هر اثر ادبی است یکی دیگر از عوامل مهم چگونگی شیوه ادبیات بشمارمیرود.

درباب برتری لفظ بر معنی یا رجحان معنی بر لفظ، سخن شناسان هر دوره عقاید مختلفی اظهار داشته‌اند برخی در مقام سنجش هر اثر ادبی مرتبه‌ی لفظ را مقدم بر معنی داشته‌اند و بعضی مانند فیشر (۱) ـ هگل (۲) ـ بوفون (۳)

۱ - Kunu Fischer (1827-1907) ۲ - Hegel George Wilhelm Freidrich ۳ - Bufon نویسنده ناتورالیست فرانسه (1707)

وعنصری، فرخی و حافظ جنبه ی نفسانی یا اصل و جوهر و ماده ی شعر یعنی چیزیکه در ضمیر شاعر وجود دارد مهم شمردند عنصری میگوید :

زانکه فعلش جمع گردانید معنی‌های نیك

«چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود»

فرخی در قصیده ی معروف (کاروان حله) سخن سهل معنوی را می‌پسندد و میگوید :

کردار او بنزد همه‌ی خلق معجزه است

«چون نزد شاعران سخن سهل معنوی»

حافظ میگوید :

با عقل وفهم و دانش داد سخن توان داد

«چون جمع شد معانی گوی سخن توان زد»

در تاریخ طبرستان آمده است که« روزی در خدمت عضد الدوله متنبی و استاد علی پیروزه حضور یافتند علی پیروزه را بنشاندند ومتنبی را بر پای داشتند تامتنبی گفت :

أتفتخر بشویعر لالسان له؟ عضدالدوله فرمودتا معنی شعر اورا بامتنبی بگویند و گفت : «حرمت معانی‌سخن‌راست

که‌بمنزلت روح است نه لغت را که‌بمحل‌قالب است.»(۱)
هرینگ‌تن‌در جواب اگریپا(۲) که شعر را دستگاه دروغ پردازی‌وموجب انبساط‌خاطر نادانان‌وتهی مغزان‌میدانست گفت‌آنچه در باره‌ی مفاسد شعر گفته شود تنها بیك جنبه یعنی بمعنی تحت اللفظی آن متوجه میشود که ازجنبه‌ی دیگر که معنی حقیقی و واقعی شعر باشد، ناچیز تر و کم اهمیت‌تر است. این خوددلیلی‌استبر اینکه این‌دانشمند سخن شناس معنی را بر لفظ ترجیح میدهد. بوفون در خطابه‌ی مشهوری که‌راجع بسبك درآکادمی فرانسه ایراد کرد چنین گفت:

سبك عبارت از حرکات و انتظامی است که گوینده بافکار خود میدهد. هرگاه‌افکار تنگ و فشرده تنظیم شوند سبك بیان محکم و جزیل میگردد بعکس‌اگر افکاری بکندی دنبال یکدیگر آیند و بزور الفاظ بهم بپیوندندهر اندازه ظریف وزیبا باشندبالاخره سست و نازیبا خواهند بود. وآنگاه راجع بسبك‌عالی و فاخر میگوید: «اصل و

۱ ـ تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال صفحه ۱۳۸
۲ ـ Cornelius Agrippa

زمینه‌ی سبك معانی است. معانی و موضوعهای عالی و بلند میتواند سبك‌عالی رابوجودآورد ·موزونیت‌الفاظ ازمتعلقات آن بشمارمیرود . و هر گاه موضوع و مضمون ذاتاً عالی و بلند باشدآهنگ نیز بهمان درجه بلند خواهد شد . برای آندسته مردمی که فکری قوی و ذوقی دقیق وحسی لطیف دارند آهنگ و طنین‌کلمات چه ارزشی دارد؟ برای آنها مضمون و مطلب لازم است در اینجا مشغول کردن چشم و گوش‌کافی نیست سر وکار باجان و دل است. باید مضمونی یافت که درجان آدمی نفوذ نماید . »

شك نیست که الفاظ جلوه و مظهر یا نمود الهام‌ها و کیفیات نفسانی‌شعرامیباشند. دشواری‌کار این گویندگان نیز دراین است که می‌بایست کیفیات نفسانی‌نامحدود خود رابقالب‌الفاظی‌درآورند که محدود ومتناهی استاینجاست که‌بقول مولوی :

لفظ درمعنی‌همیشه‌نارسان    زان پیمبر گفت قد کل‌اللسان

نظامی می گوید :

بکر معانیم که همتاش نیست    جامه باندازه بالاش نیست
نیم‌تنی تاسر زانوش هست    ازپی‌آن بر سر زانو نشست

اگر بقول مرحوم استاد صورتگر آنچه‌بیان کردنی بود نمایش دادنی نیزمیبودکار شاعرآسان میگشت اما مهم اینست که وظیفه‌ی شاعرتنها **بیان** حالات وهیجانات‌درونی خویش نیست بلکه تجسم و **نمایش** آن احوال والهامی که بر وی وارد میشود مهمتر و اساسی‌تر از وظیفه‌ی نخست میباشد واز آنجا که ایندومهم‌یعنی **بیان** و **نمایش** عواطف و احساس و الهام شاعر را نیروی کلمات تعهد میکنند لذادرمقام سنجش‌ادبیات‌نمیتوان گفت کدام‌یك‌بر دیگری تفوق دارد لفظ بر معنی یا معنی برلفظ ؟ و از طرفی بقول سعدی بزرگ :

زبان‌در دهان خردمند چیست  کلیددر گنج‌صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی
که گوهر فروش است یا پیله ور

دیگراز عوامل مهمی که درچگونگی شیوه‌ی شعر ونثر تأثیر بسزائی دارد محیط اجتماعی شاعر و گوینده است . **برتراندراسل** فیلسوف‌مشهورمعاصردرباره‌ی‌فلاسفه میگوید : « فلاسفه‌هم زاده‌ی محیط و عوامل‌آن هستند و هم سازنده‌ی‌آن یعنی از جهتی نتیجه‌ی عوامل اجتماعی

وسیاسی ومقرراتی هستند که بر عصر و زمان ایشان مسلط است واز سوئی اگر بخت بدیشان یاری کند وضع‌سیاسی و اجتماعی زمان بعدرا بوجود میآورند . »

این حکم تنها در مورد فلاسفه صادق نیست بلکه شامل‌ادبا ونویسندگان نیز میشود . بیشك‌شاعر ونویسنده پرورش یافته‌ی زمان خویش‌است . خصلت و سرشت وی که یکی از عوامل چگونگی شیوه ی شعر و نویسندگی است ساخته شده‌ی محیط زندگانی وی میباشد و سرچشمه ی الهام او از هر نوع که باشد تابع این اصل کلی است . از اینروست که نویسندگان وشعرای هردوره شیوه ای خاص زمان خود دارند . مثلا عصر حاضر زمان از هم گسیختن سنت‌ها وعادتهاست ، عصر عصیان‌عقاید و احساسات جوانها است ، عصریست که بسیاری از اصول و معتقدات اخلاقی وعادات ملی کشورها ، سست شده و درهم فرو ریخته‌است، مظاهر این نافرمانیها در وضع ظاهر جوانهای هیپی ، در آهنگ های موسیقی بیتلی ، و در تابلوهای‌نقاشی پیروان پیکاسویی، ودر تربیت اجتماعی واخلاقی جوانهای‌امروزی سراسر دنیا کمابیش دیده میشود . در اینصورت جای‌تردید

نیست که ادبیات نیز مانند سایر هنرها : (شعر و موسیقی و نقاشی) بتبعیت زمان پیرو بی‌وزنی میشود وسیر انتخاب کلمات‌وترکیب‌های الفاظ‌تغییر می‌یابد تاآنجا که مکتبی جدید وشیوه‌ای تازه و نو، خواه نا خواه در ادبیات بوجود میآید که با سایر هنرها از هرجهت‌هم‌آهنگی دارد زیرا هنر تابع محیط است و هنرمند پیرو مقتضیات‌زمان .

عرب دوره‌ی جاهلی که با فقر و سختی و خشونت زندگانی بدوی را طی میکند و غالباً در جنگ و ستیز با قبایل‌عمر را میگذراند طبعاً اشعارش ازنظرمعنی ومضمون و کلمه و لفظ با عرب روزگار خلفای عباسی و دورانهای بعد متفاوت است .

شاعردوره جاهلیت‌فصاحت کلامش‌آمیخته باسادگی و بساطت است . احساسات خودراخیلی طبیعی بیان‌میکند، دربند آراستن الفاظ و صنعتگری کلام نیست ، ذهنش از تخیل معانی دقیق واستعاره‌ها وتشبیه‌های غریب‌وکنایه‌های بعید وامثال آن قاصراست . احساس خود را بانهایت‌روشنی و صراحت لهجه بیان میکند . پیرامون اغراق و مبالغه نمیگردد . اگرفی‌المثل میخواهد شدت گریه خودراوصف

کند میگوید : «بقدری گریستم که‌اشکم عبایم‌راتر کرد .» و یادر مرثیه محبوب‌خود میگوید : «ای کسی که بامردن توسقف چادرمن فروریخت .» اما در دوره‌ی تمدن اسلامی یعنی روزگاری که احوال واوضاع دولت اسلامی‌دگرگون میشود و ملت عرب از زندگی ساده بدوی دور میشود در نتیجه‌آمیزش بامردم شهر نشین لذت تمدن وتنعم، وزندگی شهری زا درك‌میکند ادبیات او نیز همراه سیرتحول‌مدنیت رفته رفته از شیوه ی جاهلی دور میشود و این‌تطور نه‌تنها در شیوه‌ی فکر وَ الهام وی بلکه در الفاظ و ترکیب ها و اوزان وبحور شعر نیز دیده میشود .

وصف‌های دوره‌ی جاهلی که منحصر با سب و شتر و صحراهای‌سوزان ، وآسمان صاف و پر ستاره ی عربستان است جای‌خود رابتوصیف آلات وادوات تجملی، مأکولات و مشروبات ، ابنیه و عمارات ، مجالس بزم، وشرح آداب و رسوم زندگی اجتماعی میدهد تاآنجا که هیچ مضمونی از این‌قبیل‌ناگفته نمیماند . تا ابوالعلائی قدم بجهان ادبیات میگذارد که فلسفه‌ی بی‌اعتباری جهان را بحد اعلای خود میرساند و معانی و مضامین فلسفی عمیقی در شعر میآورد

که درمنتهای جذبه و نفوذ است .

نه تنهامحیط اجتماعی شاعر عامل‌مؤثری درپیدایش شیوه های مختلف شعر میباشد بلکه تمایلات و احساسات مردم‌یعنی کسانی که خریدار هنر هستند نیز مانند عوامل دیگر درآفرینش‌سبك‌شعرو بیان‌شاعر تأثیردارند. خریدار هنرعنصری و فرخی، محمود و مسعود غزنوی هستند

و لذا طولانی‌ترین وزیباترین قصاید مدحی ادبیات فارسی در مدح ایندوسلطان و امرای آنها گفته میشود . شاعر مزدور که برای گرفتن صله وپاداش‌شعرمیسراید واز اینرواامرارمعاش میکند خواه ناخواه بذوق وسلیقه‌حامیان و خریداران خود مداحی میکند ولذا زبان شعر اوبازبان شعری که بیان احساس میکند و نمایشگر دردهای مردم و اجتماع است فرق بسیار دارد . این یك‌زبانش زبان دل است و بر دل مینشیند وآن دیگر مدح و تملق استآنهم برای طبقه‌ای خاص .

زبان مولوی وحافظ و خیام وسعدی زوبان عامه‌مردم است . سرچشمه الهام‌آنها روح بشریت و نیازهای اجتماع است واز اینروست که‌آزاد کننده‌ی‌روح‌هاست و تسلی‌بخش

دلها و برای همیشه هم جاویدان .

عنصری بخاطر ممدوح‌خود شعر میگوید امامولوی بخاطردل خود . اختلاف سبك نیزاز همینجاآغاز میشود . زیرا ممدوحان عنصری طاقت شنیدن‌معانی بلندعرفانی ، و مضامین‌آسمانی قرآنی ، حکایت و امثال و اصطلاحات و ترکیب‌های بلندپایه‌ی‌ادبی راندارند ونمیفهمند. باسلاطین ترك غزنوی باید بشیوه‌ای سخن گفت که قابل فهم و مورد پسند آنها باشد اینجاست که محدودیت بوجود میآید و شاعرآزادی اندیشه واحساس‌را از کف میدهد . وازخودی خویشتن‌خارج میشود وشعرش‌آن‌اثرجاودانی را که‌لازمه‌ی ادبیات است پیدانمیکند .چون حماسه فردوسی نیست که از باد و باران گزندی نیابد . غزل حافظ نیست که شور و دل‌انگیزیش قرنها بآدمی جان‌بخشدوشوز وحال بیفزایند.

موضوع ها ومضمونهای شخصی و فردی هرچند زیبا و دل‌انگیز باشند منشأشعر ماندنی نخواهندبود .

گفته‌شد که‌شعرا وادبازاده‌ی‌محیط‌وعوامل آن‌هستند ولی بقول برتراند راسل درست است که فرد مولود حیات اجتماع‌است ولی قدرت ایجاد و ابداع‌را در پاره‌ای افراد

نباید ازنظردور داشت . چه بسیار بزرگانی که‌نبوغ‌اندیشه وتفکر یا الهام آنها خیلی برترو بالاترازقدرت ونفوذمحیط و اجتماع میباشد . اینگروه با محیط مبارزه میکنند و میخواهند جهانی تازه ونو بوجودآورند که نابسامانیها و نادرستی های زمان در آن وجود نداشته باشد و لذا هرگز ذوق‌وپسند جامعه را در نظر نمیگیرند و طبق میل مردم روزگارخود شعری نمیگویند وچیزی‌نمینویسد . هجوهای نیشدار ولتر علیه ستمگران و روحانیان هیچگاه مورد پسند و رضایت جامعه نبود . اشعاری که حافظ علیه سالوسان ریاکار سرودهرگز برای مردم متظاهر دغل باز دلنشین ومورد پسند نبود . امااین نوابغ‌دنیای ادب باسلاح اندیشه و بیان نافذ و عالی خود علیه فساد جامعه قیام میکنندتادنیای‌دیگری‌بسازند . **اینجاست که‌ادبیات همراه جامعه تحول میبابد و دگرگون میشود و شاعر و نویسنده اخلاق و عادات اجتماع خود را بهم‌میریزد و جامعه فردا را پی‌ریزی میکند .**

در اینصورت تجلی عواطف و اندیشه های فردی در شعر وادبیات بلکه در کلیه‌ی آثار ذوقی و هنری اصیل تر

وبدیع‌تر و مهمتر از سایر عوامل است . زیراچه بسیارند سخنوزانی که نیروی ابداع و ابتکار در مضمون و معنی ندارند و چه بسیارند کسانی که موضوعهای بسیار عادی و مبتذل و یا تقلید از مضامین شعری دیگران موضوع شعر آنهاست . در هردو حال اثر آنها در ایجاد تحول اجتماع بی‌تأثیر میباشد .

## منظومه‌های درباری

شعر فارسی پس از استقلال ایران و رهائی ایرانیان از سلطه اعراب ، و احیاءِ زبان و ادبیات پارسی ، از آنجهت که بیشتر بتشویق امراءِ و سلاطین سروده میشد ، و زندگی شعرا ، در دربار های سلاطین یا امرای آنان میگذشت، ومعاش ایشان از راه صله وپاداش سلاطین ودرباریان‌تأمین میگردید، ومضامین شعراینددوره گذشته از چند تن شاعری چون دقیقی و فردوسی وناصر خسرو درمدح سلاطین وامرای‌وقت گفته میشد، لذابعنوان منظومه‌های درباری خوانده شد. و ازآنجا که مضامین‌شعر با حوادث روزگار بستگی پیدا میکند و بین سخن شعرا با شیوه‌ی حکومت و اجتماع خواه ناخواه ارتباطی وجود

دارد از اینرو لازم میآید . قبل از ورود ببحث شعری مورد نظر اشاره‌ای باختصار آنچنانکه درخور موضوع باشد باوضاع اجتماعی ایران بعداز اسلام و رستاخیزهای ادبی و ملی و اجتماعی ایرانیان برای بدست آوردن استقلال ملی و زنده کردن زبان و ادبیات پارسی که بیشك خالی از تأثیر در چگونگی شعر فارسی نبوده و اثر آن تا یك دوقرن بعددر اجتماع باقی مانده است بنمائیم :

نیروی معنوی اسلام امپراطوری باعظمت ساسانی را درهم فروریخت . نفوذ قرآن، آئین وشریعت اسلام، و تسلط قوم عرب برایران، زبان وادبیات کهن ایرانی رابرانداخت. حکومت خلفای عرب جانشین سلطنت پادشاهان ایران گردید . ملت مغلوب بناچار بآئین وشریعت قوم غالب تن درداد و بانتظار روز رستاخیز سال‌هائی را بخواری و ذلت سپری کرده و محرومیت های اجتماعی و سیاسی بسیاری را تحمل نمود .

حکومت بنی‌امیه حقیقت اسلام را دگرگون کرد و معنی آیه های «انما المؤمنون اخوة» ـ «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» ـ وحدیث «لافضل لعربی علی العجمی الا بالتقوی »

یک‌باره فراموش، وهر ملتی‌جز ملت‌عرب‌موالی‌خوانده شد.

موالی قومی ذلیل وحقیر وخدمتگزار عرب‌بودند. مناصب کوچکی‌داشتند. در روز جنگ حق سوارشدن بر اسب را نداشتند. ازدواج باآنها گناهی‌نابخشودنی وننگی عظیم بود صاحب کتاب اغانی مینویسد: یکی از موالی دختری‌ازعرب«بنی‌سلیم»بزنی گرفت محمدبن‌بشیر خارجی برنشست و بمدینه رفت و شکایت نزد والی مدینه یعنی ابراهیم‌بن هشام‌بن اسمعیل برد. ابراهیم کس‌فرستاد ومیان زن وشوهر را جدائی انداخت وامر کرد تا دویست تازیانه بمرد زدند و بفضیحت موی سر و ریش و ابروی او را تراشیدند (۱)

جز عرب کسی حق امامت و قضاء وانجام امور مهم خلافت را نداشت ایرانی باربر عرب و مطیع بی چون و چرای‌اوبود. میبایست راه را برای‌عرب‌بروبد. وباحترامش از مرکوب خود بزیرآید.

و بقول آقای زرین کوب موزه او را رفو کند و

۱ ـ مقاله‌آقای همائی ـ مجله مهر سال‌دوم صفحه ۱۳۵

جامه‌اش را بدوزد (۱) راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادباء(جلداول)مینویسد : «عرب‌را تازمان دولت بنی‌عباس نسبت بموالی رسم چنین‌بود که چون از بازار چیزی‌خریده میگذشت ودر بین‌راه بیکی ازموالی مصادف‌میشد هرباری که‌داشت بدوش او میگذاشت‌و وی‌بدون چون وچرا حمالی میکرد . هرگاه یکی ازموالی رابرمرکبی سوار میدید و قصد میکرد که پیاده‌شود بدون‌لاونعم اطاعت عرب مینمود. و دختری را که ازموالی میخواست بدون‌اجازه جدوپدرش بعقد ازدواج درمیآورد» (۲)

کسی را که‌پدرش عرب ولی‌مادرش‌جزاز نژاد عرب بود «هجین» میخواندند و «هجینه» رابالاترین عیب حسب ونسب میدانستند و زنان غیر عرب‌را «اما»یعنی کنیزکان میگفتند. اگر عرب را برادری هجین بوداورا بعقیده‌ی خود وارث‌پدر نمیشمردند. جاحظ مینویسد که بعبید کلابی که‌مرد فقیر وتهی‌دستی بود گفتم میل‌داری که هجین‌باشی و هزار جریب ملك تو باشد ؟ گفت هرگز این پستی را

۱ ــ تاریخ ایران صفحه ۴۴۶

۲ ــ مجله مهر سال دوم صفحه ۱۳۶ نوشته استاد همائی

نمیخواهم (۱) این رفتار ظالمانه و حقارت آمیز بنی امیه بخصوص در روزگار خلافت حجاج بن یوسف ثقفی موجب برانگیختن غیرت و حمیت نژاد ایرانی و رستاخیز های بزرگ سیاسی وادبی واجتماعی گردید که سیر تاریخ ایران راعوض کرد و بدوران سیادت عرب وذلت موالی پایان بخشید.

## رستاخیز ملی

نخستین رستاخیز سیاسی و ملی ایران از سرزمین خراسان یعنی مهد دلاوران تاریخ وسخنوران بزرگ ایران بپاخاست. پرچمدار این رستاخیز بزرگ ابومسلم خراسانی بود. ابومسلم سردار بزرگ سیاه جامگان که ننگ رسوائی ذلت و خواری، خون پاك ایرانی و عزت نفس ذاتی اورا بهیجان و جوشش درآورده بود، باشور وحرارت وحزم و احتیاط، و تأمل وتفکر بقیام علیه بنی امیه بر خاست. افراد ناراضی گروه گروه از نواحی و شهر های مختلف بوی پیوستند:

ازهرات، پوشنج، مرو رود، طالقان، مرو، نیشابور، سرخس، بلخ، صغانیان وغیره بیاری اوشتافتند. همه سیاه

۱ـ مجله مهر سال دوم صفحه ۱۳۷

پوشیدند و چماق سیاه که آنرا کافر کوب (۱) مینا میدند بدست گرفتند . پیاده و سواره ، بعضی اسب سوار وبرخی خرسواربودند. دراز گوشهای خودرامروان خطاب میکردند از آنرو که مروان ثانی «الحمار» لقب داشت. عده‌ی آنها تدریجاً بیکصد هزارتن رسید. گستاخانه و مدبرانه بمرو آمدند و در ناحیه ی زاب واقع در سر زمین موصل با مروانیان درافتادند. مروان گریخت وبسیاری ازسپاهیانش هلاك شدند . پرچم سیاه عباسی درقریه سپیدنج نزدیك مرو افراشته گردید و بر روی آن این آیه نگاشته‌شد : اذن للذین یقاتلون بانهم ظلمواوان‌الله علی نصرهم لقدیر (۲) خروج ابومسلم که برای‌هدفی جز استقلال وآزادی ایران نبود و اندیشه‌ای، جز احیای رسوم وآداب کهن ایران را نداشت دولت بنی امیه را منقرض ساخت وعباسیان راروی کارآورد و انتقام جنگ قاد سیه و نهاوند را در کنار رود زاب از اعراب گرفت .

منصور دومین‌خلیفه عباسی درابتدابی‌فرمان ابومسلم

۱ ـ تاریخ ادبیات برون جلد اول ، صفحه ۳۵۸
۲ ـ سوره حج (۲۲) آیه ۴۰

کاری انجام نمیداد . اما آنگاه که ابومسلم خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان رابتصرف درآورد ودرشرق‌وغرب نفوذ بسیاری یافت قدرت وسلطه این‌سردار سیاه جامگان خلفای عباسی راآنقدر بوحشت انداخت تا بحیله ونیرنگ اورا کشتند و ازپای درآوردند .

رستاخیزی که بمدد فکر روشن وبیاری شمشیرتیز حکومت پر اقتدار بنی امیه‌را منقرض و دولت عباسی را روی کار آورد وضع ایرانیان را بکلی دگرگون ساخت قومی که تا دیروز تابع وخراج گزار وموردنفرت واهانت خلفای اموی بود باوج عزت و سربلندی رسید ودر رأس عالی‌ترین مشاغل و مقامات فرماندهی قرار گرفت .

در دوران خلافت عباسی بخصوص از زمان خلافت ابوالعباس سفاح (۱۳۲ ـ ۱۳۶) تا ایام ابواسحق معتصم (۲۱۸ ـ ۲۲۷) وبویژه درزمان هارون‌الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳) و عبدالله مأمون (۱۹۸ ـ ۲۱۸) ایرانیان نفوذ و اقتدار بسیاری دردستگاه خلافت یافتند ومشاغل بزرگ ومهمی بآنان وا گذار شد . جهشیاری در کتاب تاریخ الوزراء مینویسد : «بیشتر مباشرین‌کارها درعهد منصور همان‌موالی

بودند» مسعودی مینویسد «منصور اول کسی بود که مهمات امور خودرا بدست موالی‌سپرد وآنهارا برعرب برتری‌وتقدم داد . وازآن ببعدهم اینکار سنت ومعمول خلفا گردید و تدریجاً ازجلال و شوکت سابق افتاد .» طبری مینویسد: «منصوررا خادمی هنرمند بود روزی از اصل و نژاد وی پرسید، جواب داد اصلاعرب وازطایفه خولان یمن هستم و بدست دشمنان قبیله‌ام اسیر وخصی گشتم ومدتی نیزنزد بنی‌امیه بودم واکنون‌نزد تو بخدمت اشتغال دازم منصور بمحض‌اینکه دانست‌وی اصلاعرب است باوجود هنرمندی و کار آمدی که داشت اورا بیرون کرد و گفت در قصر و حرمسرای من نباید جنس عرب داخل شود . (۱)»

اما از آنوقت که هارون بخلافت نشست (۱۷۰ ﻫ) ببرکت وجود برامکه نفوذ ایرانیان در دربار خلافت و سلطنت اسلامی‌بیش از پیش شد وبحقیقت حافظ وپشتیبان قدرت‌وشوکت‌اسلامی ایرانیان‌بودندتازمان خلافت معتصم که غلامان ترك جانشین ایرانیان شدند . (۲)

قدرت ونفوذ ایرانیان در درباز خلفای‌عباسی‌جبران

۱ و۲ ـ نقل از مجله مهر سال دوم‌صفحه ۵۰

اهانت‌های گذشته را کردوحیثیت‌وآبرو وشخصیت‌وبزرگ منشی ایرانیان‌را باز گرداند. ایرانیان نه‌تنها مناصب‌ومشاغل بزرگ‌بدست آوردندبلکه آداب‌ورسوم گذشته‌ی‌خودرانیزدر دربارخلفازنده کردند. در بغداد تدریجاً روش وشیوه ایرانی معمول شد.

بیاد گار گذشته‌وبرسم‌دیرین‌ایران، جشن‌های‌نوروز ومهرگان‌را بپاداشتند. لباس‌ایرانی‌پوشیدند، وبفرمان‌حنیفه دوم‌عباسی (۱۵۳ هـ) کلاههای‌بلندوسیاه‌مخروطی‌شکل‌ایرانی رابسر گذاشتند. آداب‌ورسوم‌سلاطین‌ساسانی‌رادر دربارخلفا تقلید کردند. جامه‌هائی بانقوش‌وخطوط‌زرین‌برسم‌ساسانیان پوشیدند. از مسکوکات‌المتوکل سکه‌ای بدست است که نشان میدهداین خلیفه بلباس ایرانی‌ملبس بوده است (۱)

باری خروج ابومسلم وبرافتادن حکومت جبار بنی امیه اندیشه‌ی برتری نژاد عرب رااز ذهن تازیان‌دور کرد وبایرانیان فرصت‌داد که دردستگاه سیاسی خلفا نفوذیابند ومقدمه‌ی‌نهضت‌های سیاسی‌دیگروتشکیل دولت‌های مستقل ایرانی را که بذکر آنها خواهیم پرداخت فراهم نمایند

بعد از ابومسلم قیامهای دیگری که بیشتر رنگ

---

۱ ــ تاریخ ادبیات برون صفحه ۳۷۶ جلد اول

مذهبی داشت بوقوع پیوست مانند قیام «سمباد» که میخواست کعبه را ویران کند «واستاد سیس» که دعوی پیغمبری میکرد. «والمقنع» که ادعای خدائی داشت. این نهضت‌ها با هر شعاری که بود یك هدف داشت و آن رهائی از یوغ گران بندگی اعراب ونجات ازنابسامانیها وپریشانیهائی بود که قوم بنی‌امیه بر ایشان روا داشتند (۱)

سنباد از یاران و دوستان قدیم ابومسلم بود، حق صحبت‌ودوستی دیرین باوی، وحس نفرت ودشمنی و کینه توزی با تازیان، سنباد را بر آن داشت که بخو نخواهی ابومسلم نهضت تازه‌ای آغاز کند. و همینکه منصور خلیفه، ابومسلم را بقتل رساند فوراً سنباد مجوس از نیشابور که زادگاه وی بود بقصد خونخواهی ابومسلم حرکت کرد و دراندك زمانی اتباع بسیاری از مجوسان طبرستان وسایر نقاط ومزدکیان ورافضیان گرد وی فراهم آمدند تاعده‌ی آنها بیکصد هزار نفر رسید. (۲)

این گروه ادعامیکردند که ابومسلم نمرده‌است بلکه

۱ ـ دوقرن سکوت

۲ ـ تاریخ ادبیات براون جلد اول صفحه ۴۶۷

چون منصور اورا تهدید بقتل کرده باادای اسم اعظم الهی خودرا بصورت کبوتر سفیدی درآورده وپرواز کرده است خواجه نظام‌الملك در کتاب سیاست نامه مینویسد :«چون ابوجعفر منصور دوانقی ببغداد، ابومسلم صاحب‌الدوله‌را بکشت درسال (۱۳۷ ه) رئیسی‌بود در شهر نیشابور ، گبر نام او سنباد و با ابومسلم حق صحبت قدیم داشت و او را بر کشیده‌بود وبسپاه سالاری رسانده . پس‌از قتل‌ابومسلم خروج کرد واز نیشابور به‌ری‌آمدو گبران ری‌وطبرستان را بخواند و دانست که اهل کوهستان و عراق رافضی و مزد کی‌اند خواست که دعوت‌آشکارا کندنخست‌عبیدحنفی را که از قبل منصور عامل ری بود بکشت وخزانه ها که ابومسلم به‌ری‌نهاده‌بود‌بر داشت‌چون‌قوی‌حال گشت‌طلب‌خون ابومسلم کردودعوی‌کردی که‌او‌رسول‌ابومسلم‌است‌ومردمان خراسان‌وعراق‌را گفت، که ابومسلم رانکشته اندولیکن‌قصد کردمنصوربقتل‌اوو اونام‌مهین خدایتعالی‌بخواند، کبوتری گشت سفید واز میان هردو دست او بپرید و اکنون در حصاریست از مس کرده وبا مهدی ومزدك نشسته است . چون رافضیان نام مهدی و مزد کیان نام مزدك بشنیدند

جمعی بسیار بروی گرد آمدند وکار او بزرگ شد وبجائی رسید که صدهزار مرد براو گرد آمدند پس از هفت سال منصور جهور عجلی‌را بجنگ او نامزد کرد پس‌ازسه روز کارزار، سنباد بدست جهور کشته شدوآن جمع پراکنده گشتند (۱)»

مدعی دیگر قتل ابومسلم چنانکه گفته شدهاشم‌بن حکیم‌معروف به‌المقنع بود که نزدیك به‌۱٤ سال درحدود سغد وبخارا ونخشب و کش دعوی خدائی میکرد و پیرو آئین‌مزدك ومعتقدبتناسخ بود .خود وپیروانش برای‌مقابله باعباسیان جامه‌ی سپید میپوشیدند وعلم‌سپید میافراشتند وبدینجهت بسپید جامگان مشهور بودند .

شورشهای دیگری نیز از جانب فرقه راوندیه که ظاهراً پیرو آئین مزدك بودند و استاد سیس که ادعای پیغمبری‌میکرد وخرمدینان دراصفهان‌وبابك‌درآذربایجان بوقوع پیوست که شرح آن‌از حوصله‌ی‌بحث ما خارج‌است. این نهضت‌ها به‌هر رنگ که بود عصیانی علیه خواریها و کوچك شماریهای اعراب اشغالگر و فئودال ها و اشراف

۱ ــ سیاست نامه، فصل چهل وپنجم، صفحه ۲۶۰

محلی وسنگینی بار مالیات‌ها وتحمیل‌های گوناگونی بود که برمردم آنزمان وارد میشد . وهر نهضت وشورشی بواقع ضربت شدیدی بر حکومت بیگانه عرب وارد میآورد تا سرانجام قوم‌فاتح ایرانی پس از دویست سال خواری وذلت توانست نخستین برگ تاریخ پرافتخار پس‌از اسلام‌خودرا بنام طاهر ذوالیمینین ویعقوب لیث صفار رقم‌زند واستقلال سیاسی خودرا بازیابد ودرسایه‌ی‌آن ، آداب ورسوم وزبان‌و ادبیات ملی خودرا زنده نماید .

## رستاخیز شعوبیه

انقلاب سیاسی که‌در نتیجه‌ی قیام‌ابومسلم‌وطرفداران وی بوقوع پیوست چنانکه‌یاد شدبی اندازه از سیادت‌عرب کاست ،ومقام‌ومنزلت آنها رابی‌حدفرودآورد ،ولی‌سیادت‌آنها رابکلی‌ازبین نبردوهدف‌ومقصد اصلی‌ایرانیان را که‌عبارت ازسلب‌قدرت‌وعزت‌ازقوم‌تازی بودانجام‌نداد . اینکار خطیررا نهضت شعوبیه‌بعهده گرفت ، نهضتی که ازاوایل‌قرن دوم‌آغاز شد وتا سده‌ی‌پنجم‌بلکه‌بعدازآن‌هم ادامه یافت ، وسرانجام دولت و سیادت عرب را بکلی منقرض و ریشه کن ساخت .

قائدین این نهضت بزرگ ایرانیان بودند ودر مقابل

غرور نژادی وتعصب شدیدی که اعراب بخصوص دردوره‌ی بنی امیه داشتند، اینفرقه درابتدای امر باستناد این آیات قرآن : انماالمؤمنون اخوة فأصلحوا بین اخویکم واتقواالله لعلکم ترحمون (۱) ـ یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله أتقیکم . (۲) همه اقوام وملل عالم را باهم مساوی و برابر دانستند و بدینجهت اهل « تسویه » نیز نامیده شدند. اما تدریجاً که نفوذی یافتند وطبقات پرجوش و خروش موالی بدانها پیوستند نه تنها منکر برتری وسیادت فطری عرب شدند بلکه آنهارا از سایر اقوام پست‌تر هم شمردند و در ذکر مطاعن آنقوم افراط ومبالغه کردند .

در اشعار خود ،آنان‌را موردطعن ومسخره قرار دادند وبنژاد ونیاکان ایرانی خود فخر ومباهات کردند واشعار بسیاری در سرزنش و تحقیر نژادعرب وبزرگداشت وفضیلت عجم سرودند . کار اینقوم و وظیفه‌ای که این نهضت بعهده گرفت بواقع رستاخیزی ادبی بود . طرفین باسرودن اشعار وقصائد غرا بانساب خود فخر میکردند و کتابهای بسیاری

۱ ـ سوره حجرات، آیه ۱۰ ۲ ـ سوره حجرات، آیه ۱۳

در این زمینه تألیف و تصنیف نمودند. شعوبیه در مفاخر عجم ومساوی عرب کتاب مینوشتند وطرفداران عرب در رد گفتار شعوبیه دست بتألیف میزدند.

این مناظرهها و مجادلهها یك رستاخیز بزرگ اجتماعی وادبی رابوجود آورد که منشأ اثرهای بزرگی گردید. و چنانکه لازمهی این کشمکش هاست ذوق ها وقریحهها بهیجان وخروش برآمد، قصیدهها سرودهشد و کتابها تحریریافت. صاحب کتاب اغانی مینویسد: «روزی اسمعیل بن یسار (متوفی ۱۱۰ ه) برهشام بن عبدالملك وارد شد و قصیده ای خواند که مفاخر نسبی ودلائل بزرگواری ایرانیان را دربر داشت وخشم خلیفه را سخت برانگیخت.

بشاربن برد تخارستانی که در عهد مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ه) بزندقه متهم شد از پرچمداران وپیشروان نهضت شعوبیه بود. او اعراب را بتندی هجو میکرد شترچرانی و سوسمار خواری آنهارا مکرر در اشعار خود یادآور میشد وباصل ایرانی وخراسانی بودن خودمینازید. دیك الجن شاعروقائد معروف شعوبی دنبالهی مسلك بشاربن برد(متوفی ۱۶۷ه) راگرفت و بر اعراب آشکارا طعنهمیزد

وفضیلت آنهارا انکار مینمود . همانطور که اسحق بن حسن الخریمی بکسری وخاقان مینازید ومیگفت :

«من از بزرگان عجم میباشم رگ وپوستم از نژاد پاك ایرانی»
«درست شده است ، اگر عربان را سرزنش کنند از روی سفاهت»
«و نادانی آنهاست . بزرگترین مایه‌ی مفاخرت ، دینداری»
«و خردمندی است نه چیز دیگر . مردم همگی در»
«حیات باهم برابرند و پس از مرگ هم گوری بر گور»
«دیگر فضیلت نخواهد داشت یعنی اینکه عرب بانساب»
«و عظام بالیه می‌بالد خطاست ـ من خود اصلی کریم و»
«گوهری بزرگ دارم چه پاك از اینکه زاده‌ی قبائل عرب»
«نیستم ـ هرگاه بزرگواری ومجد باستانی را تو خود نگاه»
«نداری عظمت اسلاف برای تو سودی ندارد (۱)»

«وناديت من مرو و بلخ فوارسا
لهم حسب فی الاکرمين حسيب»
«فياحسرتا لادار قومی قريبة
فيكثر منهم ناصری و يطيب»

---

۱ ـ ترجمه استاد همائی نقل از مجله مهر سال سوم

« وان ابی ساسان کسری بن هرمز
و خـاقان لی‌لو تعلمین نسیب »
«ملکنا رقاب الناس فی‌الشرك کلهم
لنا تابع طوع القیاد جنیب »
نسومکم خسفا و نقضی علیکم
بما شاءمنا مخطئی و مصیب »
« فلما اتی الاسلام و انشرحت له
صدور به نحوالانام تنیب »
« تبعنا رسول‌الله حتی کانما
سماء علینا بالرجال تصوب »

«نسب من ببزرگان ایران زمین می‌پیونددو ازنسل»
«ساسانم وخاقان از خویشاوندان من است . پیش ازظهور»
«اسلام قبایل و طوایف ملل رامطیع وفرمانبردار خویش»
«ساختیم‌وهمگی فرمان مارا گردن نهادند . وشمارا ذلیل»
«وخوار کردیم‌وبهر گونه که میخواستیم برشمافرمانروائی»
«میکردیم. وچون آئین‌اسلام پدیدار گردید ، پیرو پیغمبر»
«شدیم و گروهی فراوان‌بدو گرویدیم و چندان مردان‌ما»
«بسیار شدند که گوئی آسمانی‌است برما کدمرد بجای»

«باران میبارد .»(۱)

متوکلی ندیم متوکل خلیفه عباسی در قصیده‌ی مشهور علم کاویان میراث خود را از بنی‌هاشم میخواهد ومیگوید :

« من زاده‌ی بزرگان واز دودمان جم و وارث تخت»
« و تاج عجم هستم . من زنده کننده‌ی آنانم که عزتشان»
«از دست رفته وروزگار کهن آثارشان را محو کرده است .»
«من آشکارا کینه خواه آنان هستم اگر همه کس از حق»
«آنان بگذرد من نخواهم گذشت درفش کاویان بامن است که»
«بدان برهمه عالم سروری توانم کرد . بگو به بنی‌هاشم تا»
«همگی پیش از پشیمانی بر خلع خود بشتابند . زوزسر نیزه»
«وشمشیرما بود که شما را بدولت رسانید پدران ما شمارا»
«بدولت و سلطنت رسانیدند و شما شکر نعمت نکردید و»
«پاس خدمت نگاه نداشتید . ازاین پس برگردید بسرزمین»
«حجاز که موطن اصلی شما است وبهمان کار قدیم خودتان که»
«گوسفندچرانی وسوسمار خواری استمشغول شوید :»(۲)

فعودوا الی ارضکم بالحجاز لاکل الضباب ورعی الغنم(۳)

۱ ـ نقل از مجله مهر سال سوم صفحه ۱۶۱
۲ ـ مجله مهر سال سوم صفحه ۱۶۲
۳ ـ معجم الادبا جلد اول صفحه ۳۲۳

«بسرزمین حجاز باز گردید و بسوسمار خواری و گله چرانی مشغول شوید.»

گذشته از شعرای بزرگ که از طریق تهییج و تحریک احساسات و شعر و بیان علیه دستگاه حکومت اعراب می‌جنگیدند، نویسندگان و مؤلفین بزرگ شعوبیه نیز با انتشار کتابها و رساله‌های بسیار خود در این صحنه‌ی نبرد فکری و اجتماعی وادبی همکاری مؤثری مینمودند:

سعیدبن حمیدبختکان از نویسندگان وادباوشعرای شیرین زبانی بود که نژادخودرا بپادشاهان ایران میرساند و از طرفداران بزرگ شعوبیه بشمار میآمد. و کتابهائی دراین زمینه نوشت‌مانند: انتصاف‌العجم من‌العرب ـ فضل العجم علی‌العرب و افتخارها. (۱)

هیثم‌بن‌عدی (معاصر هارون‌الرشید) از مشاهیرعلمای روایت و حدیث چندین کتاب در مثالب عرب نوشت از آنجمله: المثالب‌الصغیر-المثالب‌الکبیر - ومثالب‌ربیعه(۲).

ابوعبیدمفاخر ایرانیان راشمار میکردو عبدالملک‌بن‌قریب مشهور با صمعی اهل بصره از ائمه شعر وادب ولغت و از

---

۱ ـ الفهرست ابن‌الندیم ۲ ـ مجله مهر سال سوم صفحه ۶۵

بزرگان روایت عرب در مقابل، ایرانیان راتحقیر میکرد و برای نابودی برامکه و زمامداران ایرانی نژاد میکوشید. (۱)

باری دامنه‌ی جدال شعوبیه بقول گلدزیهر(۲) بعلم الانساب و فقه اللغه وزبانشناسی کشید . عرب بدوقسمت اخیر افتخار میکرد وقوم ایرانی اورا درخطابه وشعر وحتی بلاغت که آنقدر بدان مینازید تخطئه مینمود ودر علم الانساب آنچه از فضایح و قبایح اعمال مختلف عرب و سلحشوران آنها میدانست فاش میکردواینداستانهای رسوا کننده‌راضمن یك سلسله منظومه‌های تهمت آمیزی که مثالب مینامید بیان مینمود (۳) نتیجه‌ی بد این کشمکش‌ها و مناظره ها بقول استاد همائی این بود که از قسمت مهمی از آثار تاریخی و ادبی و دینی که بهیچوجه از سر آن نتوان گذشت سلب اطمینان نمود .

ولی آثار نیکوی این رستاخیز غوردر تاریخ و آداب و رسوم ملل دنیا و فن تاریخ و انساب و ادبیات و فقه و

۱ ـ مجله مهر سال سوم صفحه ۶۵ ۲ ـ goldzihr

۳ ـ تاریخ ادبیات برون جلداول صفحه ۳۸۴

تفسیر و حدیث بود. زیرا شعوبیه در تمام امور و همه ی شعب علوم و فنون و معارف اسلامی دست داشتند ودر هر قسمت آثار بسیار از عقاید باطنی خود باقی گذاشتند و در دفتر تمدن اسلامی صفحه ای بلکه سطری نیست که عبارتی از نمونه ی عقاید شعوبی در آن نگاشته نشده باشد (۱)

این رستاخیز بزرگ ادبی که یکبارهم بشکل سیاسی در آمدوابومسلم خراسانی را بقیام بپاداشت بدانجا انجامید که سلطنت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایرانی روی کار آمدوموجب بیداری ایرانیان وتحرك حس ملیت ایشان گردید و مقدمه‌ی ظهور مردان استقلال طلب بزرگی مانند مازیار ویعقوب ومرداویج‌را فراهم ساخت وباهر نهضتی ضربت تازه ای بر پیکر فرمانروائی عرب وارد آمد تا سرانجام دولت‌های صفاری وسامانی وغیره روی کار آمد. **و با تشکیل ایندولت‌ها نه تنها استقلال سیاسی ایران تأمین گردید بلکه زبان ملی ایران یعنی (پارسی دری) زنده شد و بزرگترین دربار ادبی ایران در عهد سامانی تشکیل گردید. و بازبدنبال همین تحرك احساسات بودکه شاهنامه‌های**

۱ ـ مجله مهر سوم صفحه ۶۸۰

**عظیم فارسی در عالم ادبیات بوجودآمد .**

## آغاز دولتهای مستقل ایرانی

طاهرذوالیمینین درسال ۲۰۵ هجری حکومت تمام بلاد شرق ممالک اسلامی راازمأمون گرفت وسلطنت نیم مستقلی تشکیل داد که تا سال ۲۵۹ هجری که آخرین فرد این خاندان (محمدبن طاهر) بدست یعقوب از بین رفت باقی بود. حنظله بادغیسی که بروایتی نخستین شاعر ایران بعد از اسلام میباشد در عهد حکومت این سلسله زندگی میکرد ولی آنچنانکه ازروایات مورخین وتذکره نویسان برمیآید این سلسله کوتاه عمر ، توجهی بزبان وادبیات فارسی نداشتند. دولتشاه سمرقندی مینویسد : «روزی شخصی بدربار عبدالله «ابن طاهر در نیشابور آمد و کتابی فارسی ازعهد کهن تقدیم» «داشت . چون پرسیدند چه کتابی است پاسخ داد داستان» «وامق وعذرا است وآن قصه‌ی شیرین را حکماء برشته تحریر» «آورده وبه انوشیروان اهداء نموده اند . امیر گفت ما قرآن» «میخوانیم ونیازی باین کتب نداریم . کلام خدا واحادیث» «مارا کفایت میکند، بعلاوه اینکتاب رامجوسان تألیف کرده»

«اند ودر نظر ما مطرود ومردوداست . سپس فرمودتا کتاب»
«رابآب انداختند ودستور دادهرجا درقلمرو خاكاو کتابی»
بزبان فارسی بخامه‌ی مجوس کشف شود نابود گردد .»(۱)
بی آنکه‌اهمیت تاریخی زیادی برای این قصه قائل شویم
میتوانیم این‌داستان را کم‌وبیش‌معرف صحیح روش‌طاهریان
نسبت بزبان پارسی بدانیم .

پس از شکست محمدبن طاهریعقوب پسرلیث صفار
رویگر ، خراسان و سیستان و هرات و کرمان وفارس را
بتصرف‌خود درآورد و نخستین دولت مستقل مقتدر ایرانی
را تأسیس کرد . عمر این سلسله کوتاه بود . اما قدرت و
نفوذ این دودمان از سیستان که مسقطالرأس ایشان بودتا
دیوارهای بغداد امتداد وبسط داشت .

یعقوب مردی سختگیر ، عبوس ، کم‌حرف وبااراده
جنگجو و دلیر ، و بسیار وطن‌پرست ومعتقد بملیت بود .
ساده زندگی میکرد. حکایت پیام‌وی بخلیفه بانان وپیاز
وشمشیر در اغلب کتابهای تاریخ نوشته شده ومعروف‌است.
او در رستاخیز دلیرانه خود تنها قصد کشور ستانی نداشت

۱ ــ تاریخ ادبیات برون . نقل از تذکره دولتشاه صفحه ۳۰

میخواست ملت ایران و آداب و رسوم و زبان ایرانی را زنده کند و در سایه ی درفش کاویان بر همه امم سیادت نماید.

اوزبان‌تازی نمیدانست و یا تظاهر به ندانستن‌میکرد و لذا بشعرائی که وی را درفتحها بعربی تهنیت میگفتند دستور داد بفارسی شعر بگویند و گفت: « چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟»

علاقه‌ی وی بزبان فارسی وعدم توجه بزبان و شعر عربی تدریجاً زبان پارسی را زنده کرد و سرودن شعر را بلهجه‌ی دری معمول گردانید و ملت ایران توانست زبان ملی خود را که بزرگترین سرمایه ی استقلال وی بود احیاء کند و پس‌از چندسال که عربی زبان‌رسمی و سیاسی ایرانیان‌بود لهجه‌ی دری را جانشین‌آن بنماید. این‌امر همچنان ادامه‌یافت‌تا بزرگترین دربارهای ادبی دردوره‌ی سامانی بوجودآمد ونویسندگان وشعرای عالیمقامی چون رودکی ،دقیقی ، ابوالمؤید بلخی ، شهید بلخی ،ابن عمید، صاحب‌کافی ابوالقاسم اسمعیل‌بن عباد ـ ابوبکر خوارزمی وشمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیربن زیار دیلمی وبسیاری

دیگر که نام آثار و تألیفات و خصوصیات زندگی ایشان در تاریخ ادبیات ها و تذکره ها کمابیش آمده است بظهور رسیدند.

رونق و شکوه دولت کوتاه عمرو بزرگ و عالی ثمر صفاری پیش از شکست عمرو بن لیث از اسمعیل پسر احمد سامانی درسال ۲۸۷ هجری از بین رفت ومنقرض گردید وپس از این تاریخ غالباً امرای سامانی بر سیستان حکومت میکردند و بعضی از ایشان از جمله امیر ابو جعفر احمدبن محمد معروف به بانویه (۳۱۱ ـ ۳۵۱) و پسرش خلف (۳۵۲ ـ ۳۹۳) مردانی بسیار دانشمند بودند وادبا وعلما راحمایت میکردند. درترجمه‌ی تاریخ یمینی آمده‌است «امیرخلف «ازاکابر ملوك جهان بود معروف بغزارت کرم و سخاوت» «طبع و کمال فضل و وفور مجد و جلال. و انعام وی در» «باره‌ی اهل علم وارباب هنرشایع ومستفیض بود. افاضل» «زمان و شعرای جهان بمدح و اطرای او زبان گشاده و» «ذکر فضایل ومآثر اودر افواه خاص وعام افتاده، علمای» «عصر و فضلای دهررا جمع کرد تا در تفسیر قرآن مجید» «و کلام مخلوق باری جل جلاله و عظم قدرته و کماله»

«تصنیفی مستوفی کردند مشتمل براقاویل مفسران و تأویل»
«متقدمان و متأخران وبیان وجوه قراآت و علل نحو و»
«اشتقاق لغات مشحون بشواهد و امثال و ابیات و موشح»
«بایراد اخبار و احادیث واز ثقات حضرت او میگفتند که»
«بیست هزاردینار بر مراعات مؤلفان ومصنفان این کتاب»
«خرج افتاده ونسخه‌ی این تفسیر درمدرسه‌ی صابونیه‌ی»
«نیشابور مخزون بودتاحادثه‌ی غزافتاد در شهور سنه‌ی»
«خمس و اربعین و خمسائه و این نسخه بتمام و کمال»
«باصفهان است» (۱)

حکومت این امراء نیز بدست سلطان محمود غزنوی از بین رفت.

## عهد سامانی

سامانیان سومین دولت مقتدر ایران بشمار میروندو تا سال ۳۸۹ بر ماوراءالنهر و خراسان وسیستان سلطنت کردندتا آخرین فرداین خاندان (عبدالملک بن نوح) درجنگ

۱ ــ ترجمه تاریخ یمینی صفحه ۲۵۲ ــ ۲۵۳

بامحمودبن سبکتکین نزدیك مروشکست خورد وحکومت ایشان منقرض گردید . امرای سامانی‌از یك‌خاندان‌قدیمی ایران بودندوبملیت‌خود علاقه‌ی‌فراوانی داشتند بدینجهت بسیاری از آداب ورسوم کهن ایران را در خراسان و ماوراء النهر حفظ کردند و چنانکه یاد شد توجه خاصی بزبان و ادب پارسی داشتند . شعرا را تشویق میکردند و بآنهااحترام‌میگذاشتندوانعام‌بسیارمیدادند . نویسندگان‌را بترجمه‌ی کتب معتبری‌چون‌تاریخ‌طبری‌وتفسیرجامع‌البیان طبری وکلیله‌ودمنه‌ی‌ابن‌مقفع تشویق وترغیب میکردند . بعضی ازامرای‌آنان نیزخودشاعربودند مانندامیرابولحسن علی‌بن‌الیاس‌آغاجی که پسرالیاس‌بن اسحق‌بن‌احمدسامانی میباشد و امیر ابراهیم منتصر که پس از زوال سامانیان مدتی در خراسان برای بازیافتن دولت ازدست رفته تکاپو میکرد (۱) بزرگتر و مؤثر تر از این امراء در پرورش دانشمندان و ادیبان این زمان خاندان بلعمیان بودند که دوتن ازآنها بوزارت سامانیان رسیدند . این خاندان در داد ودهش و مردانگی شهره‌ی روزگار بودند . کسائی

۱ ـ ر . ك . تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد اول صفحه ۱۸۹

مروزی که چند سالی پس از برچیده‌شدن این خاندان بجهان آمده است جائی که از روزگار گذشته بادریغ ودرد یاد میکند قصیده ایست که باستقبال رودکی سروده است و میگوید :

بعهد دولت سامانیان وبلعمیان
جهان نبودچنین ، بانهاد وسامان‌بود

نه تنها سلاطین و امرای سامانی مشوق شعرا و ادبا و علما بودند بلکه اغلب خاندانها و حکومتهای تابع ایشان نیز این شیوه وسیره را پیروی میکردند :

خوارزمشاهان آل‌عراق بعلم و ادب توجه داشتند . ابوریحان بیرونی ازین خاندان نیکی های بسیار دید . مأمونیان خوارزم که مدتها درخوارزم استقلال داشتنددر دربارخودهمواره عده‌ای‌از بزرگان‌علم وادب رانگاهداری میکردند . ابوعلی سینا وابوریحان چندی در دربار علی بن مأمون‌بن محمد بسر میبردند . امرای آل محتاج و چغانیان افرادی فاضل‌وشاعر پروربودند ابوعلی ابوالمظفر طاهربن‌فضل مردی‌دانشمند وشاعردوست‌بود . شعرمیگفت و شعرا را دوست میداشت . فخرالدوله ابوالمظفر احمد

ابن محمد ممدوح دقیقی وفرخی در شاعر دوستی شهره‌ی زمان خودبود (۱) حکایت امیر ابوالمظفر چغانی وعمید اسعد کدخدای‌وی‌وروی‌آوردن فرخی‌بدان بارگاه‌بهترین مثال شاعر پروری امرای ایندوران میباشد . (۲) خاندان سیمجوری که بااستیلای محمود غزنوی ازبین رفتندبشعر و ادب علاقه‌ی وافر داشتند . ابوالفرج سکزی که برخی اورا استاد عنصری میدانند از جمله شعرای معروف این خاندان میباشد . و همچنین خاندان ابو منصور محمدبن عبدالرزاق طوسی که از خاندانهای بزرگ دربار سامانیان بودند زبان پارسی‌راپرورش‌میدادند واز دانشمندان شعوبی پشتیبانی‌میکردند . کمك‌های اینخاندان بفردوسی درجمع آوری حکایات‌قدیم ایران برای تنظیم شاهنامه شایان‌توجه بسیار است .

امرای‌طبرستان که‌نیمه‌استقلالی‌در نواحی طبرستان بدست آورده بودند نه‌تنها مشوق شعرا و ادبا بودند بلکه بعضی از ایشان شاعر نیز بودند . مورخین در باب فضایل

۱ ــ رك• تاریخ ادبیات دکتر صفا جلداول صفحه ۱۸۱
۲ ــ رك• چهار مقاله نظامی عروضی مقالت شعروشاعری

اخلاقی و سخاوت و کرم شاهانه و دستگیری این خاندان از بینوایان وتشویقی که ازاهل دانش و معرفت میکردند سخن‌ها گفته‌اند . ابن‌اسفندیاراشعارعربی بسیاری‌ازامرای مزبور را در کتاب خود نقل کرده است (۱)

غالب افرادآل زیار نیز مردمی فاضل و دانش‌دوست و ادب پرور بودند ازآنجمله قابوس‌بن وشمگیر است که کتاب کمال‌البلاغه‌ی وی‌نشانه‌ی کمال اطلاع واحاطه‌ی‌وی بر ادب و حکمت میباشد . قابوس بعربی و پارسی هردو شعرمیگفت واز بزرگداشت‌علما وشعرا غفلت نمیورزید. خسروی سرخسی در دستگاه وی راتبه ی خاص داشت . ابوریحان بیرونی کتاب‌آثارالباقیه را بنام وی تألیف کرد. عنصرالمعالی کیکاوس صاحب قابوس‌نامه از مردان دانشمند این‌طایفه و کتاب‌قابوس‌نامه‌ی وی‌از امهات کتب نثرپارسی بشمار میرود . علاوه برین شعر نیز میگفت .

سلسله‌ی‌آل‌بویه نیز که شیعه‌بودند ونسب خودرااز بهرام گور پادشاه ساسانی میدانستند بترویج علم وادب‌و حمایت وتشویق‌دانشمندان میکوشیدند صاحب اسمعیل بن

۱ ـ رك . تاریخ ادبیات برون جلداول صفحه ۵۳۷

عباد وزیر دوتن از سلاطین آل‌بویه : (مؤیدالدوله و فخر الدوله) بود . کتاب لغتی بنام « **المحیط** » و رساله‌ای در علم عروض موسوم‌به « **اقناع** » نوشت که‌نسخه‌ی بسیارعالی آن در کتابخانه‌ی ملی‌پاریس موجوداست (۱) ثعالبی (۲) در کتاب یتیمة الدهر ، وی‌را بطبع کریم وسخاوت وتشویق ادبا وشعرا میستاید .

صاحب عاشق کتاب بود . آنقدر عشق‌داشت که چون نوح‌بن منصور سامانی اورا بصدارت دعوت کرد عذرخواست وازجمله معاذیروی،آن بود که چهارصد شترلازم است که فقط کتابخانه‌ی‌اورا حمل کند. اوشاعر ، لغت‌شناس ، حامی اهل ادب ، ولطیفه گوی بود . گذشته ازتوجه و علاقه‌ی خاص که سلاطین و امرای سامانی بشعرا و نویسند گان داشتند و تشویقی که ازآنها میکردند نسبت بکلیه‌ی فرق مذهبی بانهایت بیطرفی واحترام سلوك میکردند . شیعه‌و سنی ، زردشتی وعیسوی‌همه‌در پیشگاه‌ایشان یکسان‌بودندو بانهایت‌آزادی‌عقیده‌ومصونیت‌زند گی‌میکردند. مملکت‌نیز

۱ ــ تاریخ ادبیات برون جلداول صفحه ۵۴۷
۲ ــ ابومنصور عبدالملك الثعالبی نیشابوری

آرامش داشت وبقول نظامی‌عروضی:«جهان‌آبادان، ملك»
«بی‌خصم - لشکر فرمانبردار - وروزگار مساعد وبخت»
«موافق‌بود.اسباب تمنع‌وعلل‌ترفع درغایت ساختگی‌بود.»
«خزائن‌آراسته، لشکرجرارو وبندگان‌فرمانبردار.» (۱)

**این‌آزادی عقیده، و وفور نعمت وآسایش‌و احترام بطبقه ی ادبا وشعرا وعلما موجب پیشرفت سریع‌تمدن‌اسلامی‌وعلم وحکمت، وشعروادب‌فارسی در ایران‌گردید. ومهمتر اینکه شعر را بدربارهای سلاطین وامرای‌آنان‌کشانید وعالی‌ترین مکتب شعر درباری رادراین عهد وعهد غزنوی بوجودآورد.**

## عهدغزنوی

اسرائی که در جنگ‌باترك‌های نواحی سرحدی‌هند وسندو روم وحبشستان گرفته میشدند بندگان وبردگانی بودند که در نواحی مختلف ایران زندگی میکردند و تربیت میشدند وسپس بمعرض خرید وفروش درمیآمدند. دردستگاه سامانیان و آل بویه از ین غلامان و کنیزکان

---

۱ - چهارمقاله صفحه ۶۲ - ۶۳

کنیزکان ترك بسیار بودند و آنهارا باآداب خاصی که شرح آنرا خواجه نظام‌الملك در کتاب سیاست‌نامه آورده‌است(۱) برای امور لشکری تربیت میکردند. دراواخر عهدساما نیان عده‌ای ازاین غلامان ترك بمراتب ودرجات عالی رسیدندو دردستگاه‌های دولتی مناصب بزرگی بدست آوردند و آنقدر قدرت یافتند که خلفارا بمیل خودعزل ونصب میکردندویا بقتل میرساندند. درایران نیزهرگاه فرصتی بدست می‌آوردند خداوندان خود را میکشتند و ازبین میبرد‌ند چنانکه احمدبن‌اسمعیل و مرداویج ومسعودبن‌محمود بدست غلامان خود کشته‌شدند (۲) منصوربن نوح را امرای ترك او کور کردند(درسال ۳۸۹ هجری)وازسلطنت برداشتند وبرادرش ابو الفوارس عبدالملك‌بن نوح‌را بتخت نشاندند. (۳) در اواخر عهد سامانیان عده‌ای از این غلامان ترك بدرجات عالی رسیدند وقدرت ونفوذی یافتند وبرای خودغلامانی خریدند. از جمله البتکین حاجب بود که بسپهسالاری خراسان رسید. وی غلامی داشت بنام سبکتکین که داماد

۱ ـ رك. سیاست‌نامه صفحه ۱۲۲ ـ ۱۲۳

۲ ـ رك. مجمل‌التواریخ صفحه ۴۰۶ ـ ۳ ـ مجمل‌التواریخ ص ۳۸۸

او بود .

سبکتکین دردستگاه البتکین مرتبه ومقامی یافت تا بدانجا که در سال ٣٦٦ هجری جای خداوند خود را گرفت و در ولایت سند شروع بفتوحات کرد . و از سال ٣٨٤ هجری نیز بدرخواست منصور بن نوح بر خراسان تاخت و آل سیمجور وفائق را برانداخت و آنجارا بتصرف درآورد وسپهسالاری آنرا بالقب سیف الدوله برای پسر خودمحمود گرفت . ومحمود سلطان مقتدر و کشور گشای ایران شد و سلسلهی باعظمت غزنوی را بوجود آورد .

غزنویان که تربیت یافتهی سامانیان بودند شعرارا دوست میداشتند وآنهارا مینواختند . وصله وپاداش فراوان میدادند. حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده مینویسد :«محمود «علما وشعرا رادوست داشتی ودرحق آنها عطاهای جزیل» «فرمودی هرسال زیادت از چهارصدهزار دیناراورا براین» جماعت صرف شدی » (۱)

عباس اقبال در مجله شرق (۲) نقل از کتاب مجمع

۱ - تاریخ گزیده صفحه ۳۹۱

۲ - صفحه ۶۲۲ - ۶۲۳ ونیز ۱۲ - ۱۳ درشرح حال عماره مروزی

الانساب تألیف علی بن الشیخ محمد بن حسن بن ابوبکر شبانکاره‌ای که درسال ۷۳۵ هجری تألیف شده درباب‌شعر دوستی محمود غزنوی وتشویق‌وی‌از شعراچنین مینویسد:
« سلطان محمود شعر دوست داشتی وشاعر راصلت بسیار»
«دادی و همه روز درشعر بخث کردی وششصد شاعرخوب»
«داشت از اوستادان شعر و همه را اقطاع وادرار معین »
« کرده‌بود غیر از آنکه هرگاه قصیده خواندندی هزار »
«هزار دینار بدادی وسرور شاعران عنصری بود وعنصری»
«اورا منادمت داشت و همه ی شاعران درتحت تربیت او»
«بودند . واما شعرهای بد گفته‌اند چنانکه دراین‌روزگار»
«مطالعه میرود چیزی نیست وغالباً درآن روزگار نیکو»
«بوده . و فردوسی شاهنامه در حق او ساخت و سلطان با»
«باحال او نیفتاد و ازدو جهت بود یکی‌آنکه عنصری هنر»
«شعری او بشناخت و اورا بچشم سلطان بپوشید وترسید »
« که‌اگراو پیش سلطان راه یابد همه‌ی شاعران را بازار»
« کاسد شود و دیگر آنکه فردوسی مذهب شیعه داشت و»
« کسی که مذهب شیعه داشتی وترك سنت وجماعت کردی»
«سلطان اورادوست نداشتی وازآنجهت اورا بخود نزدیك»

«نگردانید و فردوسی از او تمتعی نیافت تا بدانی که بد»
«مذهبی چگونه بیحرمتی دنیا وآخرت‌است باوجودآنکه»
«میتوان دانست که او راجملهٔ‌علوم عقلی و نقلی جمع »
«بوده است بسبب میل که بیدمذهبی کرده بود خدایتعالی»
« او را شهرتی نداد و شاعری علوی نابینا سلطان را بود »
« و شعر نیکو گفتی و در جنب آن شعرا میبود و او یك »
«قصیده بر سلطان خواند و سلطان اورا یك پیل زر سرخ »
«داد . و سلطان منجمان‌را تربیت کردی . . . . ودردرستی»
«قول بحدی بود که شاعری بود در مرو نام او عماره و او»
«هرگز از مروبیرون نیامده بود . واما شعری که گفتی»
«خوب‌بوددروزی رباعی گفت وبامیر محمود فرستادبغزنین»
«پیش غلامی از غلامان امیر و گفتی که چون سلطان را»
«وقت‌خوش باشد ده . آن‌غلام فرصت نگاه‌میداشت تاوقتی»
«بشراب‌خوردن نشست وبحث دررباعیها میرفت وهرکس»
«رباعی میخواند و آن‌غلام رباعی بدست سلطان دادو آن»
«رباعی اینست .»

«بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای

بنفشه بوی‌شد از بوی آن بنفشه سرای»

«بنفشه هست و نبیذ بنفشه بوی خوریم

بیاد همت محمود شاه بار خدای»

«و گفتند شاعریست درمرو اورا عماره میخوانند سلطان»
« فرمود که براتی نویسید بعامل مرو تااز خزانه‌ی من »
« دو هزار دینار بآن شاعر برسانند واگر وفات کرده »
«باشد بورثه‌ی او رسانند وزیر این حکایت فراموش کرد»
«واگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشد»
«غلامی که رباعی‌داده بود با وزیر گفت‌تا از سلطان‌نپرسم»
«باز ندهم وروزی دیگر سلطان‌را یادآمد وگفت وزیر»
«را بخواندند از وزیر بپرسید که‌آن‌برات که بآن شاعر»
« کرده بودم دادی گفت توقف داشتم که‌دوش مست بودی»
«سلطان بفرمود تا دوهزار دینار زر واسترها بار کردند»
« و چند کس همراه کردند و بعماره سپردند و وزیررا »
«بتدارك آن‌کار آن‌سال پانصددینار مصادره فرمود و گفت»
«تا شما بدانید که سخن من یکی‌باشد چه در مستی وچه»
«در هشیاری .» (۱)

مسعود سعدسلمان درقصیده‌ای ازصلات وبخششهای

---

۱ ـ مجله شرق صفحه ۶۲۳ - ۶۲۲

محمود بعلی غضایری (۱) رازی چنین یادمیکند .

یمین دولت سلطان ماضی از غزنین
بمدح گویان بر وقف داشتی اموال
غضایری که اگر زنده باشدی امروز
بشعر من کندی فخر در همه احوال
بهر قصیده که از شهر ری فرستادی
هزار دینار او بستدی ز زر حلال
همی چه گوید بنگر در آن قصیده ی شکر
که می نماید از آن زر بی کرانه ملال
بس ای ملك که نه لؤلؤ فروختم بسلم
بس ایملك که نه گوهر فروختم بجوال (۲)

خاقانی در حسرت صله یافتن و ثروت عنصری میگوید :

ز معشوق نیکو و ممدوح نیك
غزل گو شد ومدح خوان عنصری
شناسند افاضل که چون من نبود
بمدح و غزل در فشان عنصری

۱ ـ ازمداحان امرای دیلمی بود، محمودرا نیز مدح گفت وپاداش بسیاری دریافت کرد .
۲ ـ دیوان مسعودسعد تصحیح رشید یاسمی صفحه ۳۰۸ ـ ۳۰۹

که این سحر کاری که من میکنم
نکردی بسحر بیان عنصری
زده شیوه کان حیلت شاعری است
بیك شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظو نه زهد
که حرفی ندانست از آن عنصری
بدور کرم بخششی نیك دید
زمحمود کشور ستان عنصری
بده بیت صدبدره و برده یافت
زیك فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان
ز زر ساخت آلات خوان عنصری
اگرزنده ماندی درین دور بخل
خسك ساختی دیگدان عنصری
نبودست چون من که نظم و نثر
بزرگ آیت و خرده دان عنصری
ادیب و دبیر و مفسر نبود
زسحبان یعرب زبان عنصری

چنان‌کاین عروس از درم خرم‌است
بزر بود خرم روان عنصری
دهم مال‌و پس شاد باشم کنون
ستد زر و شد شادمان عنصری

جامی دریکی ازمثنویهای خوددرباره‌ی رودکی میگوید:

رودکی آنکه در همی سفتی
مدح سامانیان همی گفتی
چون بآن قوم همسفر میرفت
نه بآئین مختصر میرفت
صله‌ی نظمهای همچو درش
بود دربار چارصد شترش
صله‌اش ساز و برگ خشنودی
صله کش پیلهای محمودی

رودکی در زمان سامانیان دویست غلام با کمربند زرین‌و چهار صد شتر داشت وعنصری را اضعاف‌آن‌مراتب حاصل گشت.

ابن یمین شاعر معروف قرن هشتم از اکرام‌محمود غزنوی و شاعر پروری وی چنین سخن میگوید :

مربی چون محمود اگر باشدم
چه سنجد بمیزان من عنصری
چو سنجر هنر پروری کو مرا
که تا بشکنم رونق انوری
بزرگی این هردو شاعر زچیست
زاکرام محمودی وسنجری

غالب شعرای روزگار بعد از محمود ممدوح خود را با این سلطان مقایسه میکردند معزی در قطعه ای عطایای سنجررا با سلطان محمود مقایسه میکند و میگوید :

کردم اندر فتح غزنین ساحری در شاعری
کرد پر گوهر دهانم پادشاه گوهری
دست رادش در دهانم در دریائی نهاد
چون ببارید از زبانم پیش او در دری
پادشا بخشد بشاعر زرو دیبا و قصب
او مرا این هرسه بخشید وجواهر برسری
هرگز ازمحمود غازی این عطا کی یافتند
زینبی و عسجدی و فرخی و عنصری

گر زدند از جود محمودی بگیتی داستان
گشت باطل جود محمودی زجود سنجری (۱)

باری سخن در باب شاعر پروری محمود فراوان است پس ازوی فرزندانش محمد و مسعود نیز این مکتب را نگاهداری و شیوه‌ی پدر را در این مورد حفظ نمودند.

سلطان محمد شعر شناس بود. فرخی در قصیده ای که بمطلع:

ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری
تن زن زمانکی وبیاسای و کم گری

که در مدح امیر محمدبن محمود سروده میگوید:

جائی که او حدیث کند تو نظاره کن
تا لفظ او بنکته کنی نکته بشمری
هنگام مدح او دل مدحت گران او
از بیم نقد او بهراسد ز شاعری
نقدی کند درست و درو هیچ عیب نی
کان نقد را وفا نکند شعر بحتری

۱ ـ دیوان معزی تصحیح عباس اقبال صفحه ۷۹۷

هـر علم را تمام کتـابیست در دلش
آری بجاهلی نتوان کرد مهتری (۱)

وبازدرقصیده‌ی دیگری درمدح محمدبن محمود گوید(۲)

پشت اهل ادب است او و خریدار ادب
زین همی تیز شود اهل ادب را بازار

میل شاهان بشرابست و برود و بسرود
میل او باز بعلم و به کتاب و اخبار

* * *

اهل ادب را بزرگ دارد و نشگفت
این ز بـزرگیش بس بزرگ مینـدار

قدر گهر جـز گهر شناس نـدانـد
اهل ادب را ادیب داند مقدار (۳)

فرخی بامیر محمد علاقه‌ای داشت و ٤٦ قصیده در مدح وی گفت. زمان امارت این امیر کوتاه بود و پس از وی مسعود برادرش صاحب تخت سلطنت ایران شد.

مسعود سخن شناس و ادیب بود خوب چیز مینوشت

---

۱ ـ دیوان فرخی صفحه ۳۸۱ ۲ ـ مطلع آن اینست :
دل من لاغر کی دارد شاهد کردار لاغرم من چکنم گر نبود فربه یار
۳ ـ دیوان فرخی چاپ دبیرسیاقی صفحه ۹۳

و زیبا سخن میگفت . بیهقی مینویسد :

«چون این پادشاه درسخن آمدی جهانیان بایستی»
« که در نظاره بودندی که در پاشیدی وشکر شکستی (۱)»
«و خوددر هنر انشاء چنان نبشتی که از آن نیکوتر نبودی»
«چنانکه دبیران‌اوستاد در انشاء آن عاجز آمدندی (۲)»
«و شعر درو نیکو آمدی و حاجت نیامدی بدانکه
« گفته‌اند احسن الشعر اکذبه دروغی بایستی گفتن » (۳)

در مورد بخشش وی‌درحق شعراچنین‌مینویسد : «وآنچه»
«شعرارا بخشید خود اندازه نبودچنانکه‌در یك‌شب علوی»
«زینبی‌را که شاعربود یك پیل واردرم بخشید هزار هزار»
«درم چنانکه عیارش‌در ده درم نقره‌نه‌و نیم آمدی و فرمود»
« که‌آن‌صلت گران را بر پیل نهادندو بخانه‌ی علوی بردند»
«هزار دینارو پانصددینارو ده هزار درم کم‌وبیش راخود»
«اندازه نبود که‌چند بخشیدی شعرا را و همچنان ندیمان»
«ودبیران را وچاکران‌خویش را که بهانه‌جستی تاچیزی»
«شان‌بخشیدی وبابتدای‌روزگار بافراط می‌بخشیدودرآخر»

---

۱ ــ تاریخ بیهقی صفحه ۲۰ سطر ۸ ــ ۹ ۲ ــ تاریخ بیهقی‌صفحه ۱۳۶
۳ ــ تاریخ بیهقی صفحه ۱۲۷

کار آن بادلختی سست گشت .»(۱)

در دربار غزنه ،نه‌تنهاسلاطین وامرابلکه‌شاهزادگان و بزرگان بسیاری بودند که خود ادیب وشاعر ونویسنده بودند و شعرا و ادبا را نوازش میکردند و صلات فاخر می‌بخشیدند و یا واسطه‌ی تقرب اینشعرا بسلاطین بودند مانند احمدبن حسن میمندی ـ منصوربن حسن میمندی ابو سهل حمدوی ـ ابوبکر قهستانی ـ ابوالحسن علی‌بن فضل‌بن احمد اسفراینی ـ ابوسهل عبدالله‌بن احمد و غیره فرخی درقصیده ای که بمدح خواجه عمیدالملك ابوبکر علی‌بن حسن قهستانی سروده، میگوید :

خانه‌ی او اهل خردرا مقر مجلس اواهل ادب‌راوطن
بردر خانه توبود روز وشب از ادبـا و شعرا انـجمن
از پی‌علم و ادب ودرس‌دین مدرسه‌ها کردی‌سرتاپرن(۲)

ودرقصیده‌ای بمدح‌خواجه‌منصوربن حسن میمندی گوید :

سوی او ازشاعران وزایران شرق‌و غرب
قافله در قافله است وکاروان در کاروان

۱ ـ تاریخ بیهقی صفحه ۱۳۱
۲ ـ دیوان فرخی چاپ دبیر سیاقی صفحه ۳۸۱

بوسهل زوزنی در شعرو لغت و ادب کم نظیر بود و بونصر مشکان در نثر عربی و فارسی از بزرگان زمان خود بود و ایندو بحکم مناسبت در شعر وادب غالباً مباحثات ادبی باهم داشتند و اوقات بسیاری را باهم صرف میکردند.

این شیوه‌ی شعر پروری و شاعر نوازی تدریجاً در اواخر دوره ی غزنوی روی بکاهش میگذاشت. چنانکه بیهقی میگوید: «و مارا صحبت افتاد بابوحنیفه‌ی اسکافی»
«و شنوده بودم فضل‌و ادب وعلم وی سخت بسیار ۰۰۰۰۰و»
«درمیان‌مذاکرات‌وی‌را گفتم‌هرچندتودرروز گارسلطانان»
«گذشته نبودی که شعر تودیدندی‌صلت و نواخت مر ترا»
«کمتر ازآن‌دیگران نبودی ۰۰۰۰۰۰ امروز چنین شهر»
«هیچ جای نشان نمیدهند بآبادانی ومردم بسیار وایمنی‌و»
«راحت ۰۰۰۰۰ **اما بازارفضل وادب وشعرکاسدگونه»**
**«میباشدوخداوندان‌اینصناعت محروم»**(۱)

بی‌التفاتی نسبت‌بشعرا ونقصان یافتن صلات وبخشش امرا وسلاطین ازاواخر دوره‌ی غزنوی و عهد سلجوقی‌ببعد مکتب ادبیات فارسی رادگرگون میسازد۰شعر از دربارها

۱ ـ تاریخ بیهقی نقل باختصار صفحه ۲۷۴ ـ ۲۷۵

روی بر میتابند و موضوع شعر از تخصص بطبقات خواص خارج میشود و بعشق و عرفان و حکمت و اخلاق و بیان احوال گوناگونی میگراید که زبان گویای همه‌ی طبقات و مورد پسند همه‌ی مردم میباشد .

آنچه از مجموع گفتار این فصول بدست میآید اینست که :

۱ ـ استقلال از دست رفته‌ی ایران بهمت ایرانیان غیور ودلاور و در سایه‌ی رستاخیزهای ملی و اجتماعی بار دیگر با عظمت و قدرت بیشتری باز میگردد .

۲ ـ زبان فارسی دری بکوشش و تشویق امرا و سلاطین ایرانی نژاد زنده میشود . و ادبیات غنی و پرمایه‌ی فارسی بوجود می‌آید .

۳ ـ آداب و رسوم و سنن گذشته‌ی ایران از خطر نابودی رهائی می‌یابد و مورد توجه خاص امراء ودرباریان قرار می‌گیرد .

٤ ـ رستاخیز شعوبیه پایه و بنیاد حماسه‌های بزرگ ملی ایران را در این روزگار می‌نهد .

۵ ـ در جهان ادبیات رودکی ، دقیقی ، فردوسی .

فرخی ، عنصری ، ومنوچهری بوجود می‌آیند ودر عالم علم وحکمت‌وتاریخ‌نامبردارانی نظیر : بوعلی ، بیرونی ،رازی ، ابن مسکویه ، وطبری و نظایر ایشان بظهور می‌رسند که دور از هرگونه شائبه وغرض خاصی در جستجوی حقیقت و بطلب دانش و معرفت برخاسته وبرای نفس علم بتحقیق می پردازند تا آنجا کـه تمدن عظیم اسلامی را بـوجود می‌آورند .

٦ ـ شعردوستی وشاعر پروری سلاطین وامرای‌این روزگار سبب گرایش شعرا بدربارها وایجاد شیوه‌ی خاص منظومه‌های درباری می گردد .

## اوضاع اجتماعی ایران در این عهد

عهدسامانیان روزگارحکومت نژادایرانی وآرامش وآبادانی ، ورفاه وآسایش همه‌ی طبقات مردم بود . این حوقل تصریح میکند که مملکت‌آل سامان بوفور نعمت و ثروت بسیار معروف بوده است . از طرف دیگر مردم آزادی عقیده‌داشتند ، پیروان تمام ادیان و مذاهب‌بانهایت آزادی بسرمیبردند ومورداحترام امراء وسلاطین بودند . دقیقی در کمال‌آزادگی میگوید :

دقیقی چار خصلت بر گزیدست
بگیتی از همه خـوبی وزشتی
لب یاقوت رنگ و ناله‌ی چنگ
می‌خون رنگ و کیش زردهشتی

آزادی عقیده و مذهب درین روزگار برواج فلسفه وعلمو ادب کمک‌شایانی کرد . المقدسی در وصف در بارسامانیان میگوید : « واضح است در باریکه پادشاهان همواره

در اندیشه‌ی آن باشند که بر شمار دانشمندان آن بیفزایند تا چه حد مردمان بسوی دانش میگرایند.»

از جمله امتیازهای دربار سامانیان اینست که سلاطین و امرای آن هرگز ادبا و شعرا را مانند دوران بعد بآستان بوسی و تملق بیحد وانمیداشتند و لذا شعرا طبعی بلند و همتی عالی و منیع داشتند. رودکی میخواست غلامی را که مورد علاقه‌ی بسیارش بود بخرد. قیمت پرداخت آنرا موجود نداشت بااینکه میدانست اگر از ممدوح خود تقاضا کند بدو خواهد بخشید بااینهمه طبع بلند وهمت عالی وی اورا از این کار بازداشت واز دیگری وام گرفت چون ممدوح او از این امر آگاه شد پوشیده از رودکی وام اورا ادا کرد. سوزنی این مطلب را در قصیده‌ای بممدوح خود چنین یادآور میشود:

قیمت عیار را هم فام کرد ازدیگری
بلعمی عیاروار ازرودکی بفکند فام

در مجالس و محافل علمی و ادبی که با حضور سلاطین و امرا تشکیل میشد داتشمندان با نهایت آزادی ببحث و گفتگو می‌پرداختند وپادشاه خود باب مناظره را برآنها

میکشود المقدسی مینویسد :

«از آئین دربار سامانیان آن بود که دانشمندان را «بزمین‌بوس خود وا نمیداشتند و ایشان را مجالسی‌شبانه» «بود.....درحضور پادشاه دانشمندان مناظره میکردند» «وپادشاه خوددر مناظره را میگشود . با زیردستان خود» گشاده‌روی‌ومهربان بودند ، وزرای‌ایشان بکارهامیرسیدند» «و چون کسی را برمیآوردند باخود بخوان می نشاندند» «وباسفرا پرسش ازمهمات میکردند وهر کس در بخارا» «در فقه وعفاف برتر از دیگران بود وی‌را برمیکشیدند» «واز او رأی میخواستند وکارها بقبول اومیکردند»(۱)

دیگراز امتیازهای خاص روزگار سامانیان غلبه‌ی حس‌ملیت وحمایت از نژاد ونسب ایرانی بود . رعایت‌نسب یعنی‌نگاهداری سلسله‌ی انساب‌واثبات شرف نسبی درمیان ایرانیان ایندوره اهمیت بسیاری داشت . سلاطین سامانی نسبت خودرا به‌پیشدادیان میرساندند ، ویعقوب نسبت‌خود رابساسانیان . پسران‌بویه چون بسلطنت رسیدند ناگزیر نسب‌نامه‌ای برای‌خود جعل کردند ونژاد خویش راببهرام

۱ ـ تاریخ اجتماعی ایران جلد دوم صفحه ۱۲۶

گور رسانیدند . حتی غلامان‌ترك نو خاسته‌ومهاجمان زرد پوست‌اوایل قرن پنجم هم بجعل نسب‌نامه مبادرت کردند آل سبکتکین نسبت خودرا بیزدگرد شهریار وسلجوقیان بافراسیاب میرسانیدند . هرچند این نسبت نامه ها جعلی ومورد اعتراض برخی از محققین مانند ابوریحان بیرونی قرار گرفت ولی بهر حال دلیل قاطعی بود براین که در قرن چهارم هنوز بموضوع اصالت نژادی اهمیت میدادند و کسانی راسزاوار سروری میدانستند که از نژادآزادگان وبزرگان باشند •

کنیزهای ترك سند وهندهم که درحرمسرای‌رجال و امراء و ثروتمندان بسر میبردند و سبب اختلاط نژادی گردیدند بهیچوجه بمذاق ایرانیان خوش آیند نبودند و نژادآنهارا نژادی نامناسب میدانستند فردوسی دراین‌باب میگوید :

زایران‌وازترك واز تازیان     نژادی پدیدآید اندر میان
نه‌دهقان‌نه‌ترك و نه‌تازی‌بود     سخن ها بکردار بازی بود
همه گنجها زیردامن‌نهند     بکوشندو کوشش‌بدشمن‌دهند
زیان کسان‌ازپی‌سودخویش     بجویندودین‌اندرآرندپیش

چو بسیار ازین داستان بگذرد
کسی سوی آزادگان ننگرد
بریزند خون از پی خواسته
شود روزگـار مهان کاسته

مبارزات نژادی ایران با ترکان در حماسه‌های ملی قرن پنجم تجلی نموده‌است. کمتر موردی است که سخن از ترکان بمیان آید و بنحوی که از دیوان و سحره و جادوان سخن میرود یاد نشده باشد بخصوص در گشتاسب نامه‌ی دقیقی و شاهنامه‌ی فردوسی (۱) در تاریخ سیستان آمده‌است:

« و چون بر منبر اسلام بنام ترکان خطبه کردند ابتدای محنت سیستان آنروز بود و سیستان را هنوز هیچ» «آسیبی نرسیده بود تا اینوقت ••••• که امیرخلف را» «ازسیستان ببردند بخلاف که مردمان باوی کردند تادیدند» آنچه دیدند وهنوز میبینند.»(۲)

باروی کار آمدن سلسله‌ی غزنوی موضوع اصالت نژادی وسیاست ملی از میان رفت و تعصب مذهبی جانشین آن گردید

۱ ـ رك • تاریخ ادبیات صفا جلد اول

۲ ـ تاریخ سیستان صفحه ۵۴

و پایه‌های سلطنت غزنویان برسیاست مذهبی نهاده شد • آل سبکتکین تمام خاندانهای قدیم ایرانی را برانداختند. محمود پادشاه ترك‌نژاد بجای سیاست ملی سیاست مذهبی را هدف قرار داد وبجای مذهب شیعه که آل بویه مروج آن بودند مذهب‌سنی‌را برگزید وباخلفای عباسی بیعت کرد. و از این اتحاد و دوستی سود بزرگی بدست‌آورد. زیرا مسلمانان سنی ازوی طرفداری میکردند وبنی عباس اورا احترام میگذاشتند•محمود شرح فتوحات خودرا با تحف وهدایا برای خلیفه میفرستاد وخلیفه درمقابل القابی‌بوی عطا میکرد که موجب خشنودی وسرافرازیش‌بود. زمانی که سومنات را فتح کرد خلیفه لقب کهف الدولة والاسلام را بمحمود داد و شهاب‌الدوله وجمال‌الملة را بمسعود.

در عهد غزنویان‌آزادی عقیده ومذهب ازبین رفت. رجال و شاهان در امور مذهبی‌وعصبیت های مربوط بآن دخالت میکردند. عباسیان بااسمعیلیه خصومت میورزیدند وبا خلفای فاطمی عناد ولجاج داشتند. سلاطین ایرانی‌نیز روش خلفارا در اینمورد پیروی میکردند. محمود درفتح ری نسبت باسمعیلیه ومعتزله وروافض ستم وظلم بیحد روا

داشت تاآنهارااز آن بلادتارومار کرد . فرخی در قصیده‌ای بمطلع :

ای‌ملك گیتی گیتی‌تراست

حکم تو بر هر چه‌تو گوئی‌رواست

آزارو ستم بی‌اندازه‌ی‌محمود رانسبت بپیروان این‌فرقه‌ها توصیف کرده است . در مجمل‌التواریخ مینویسد «وبسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت کشیدند ، وبهری‌را در پوست گاودوخت و بغزنین‌فرستاد ومقدارپنجاه خروار دفتر روافض وباطنیان، وفلاسفه از سراهای ایشان بیرون آورد و زیر درخت های آویختگان بفرمود سوختن » (۱)

خواجه نظام‌الملك ضمن حکایتی که شکایت زنی‌رابه سلطان محمودشرح میدهد که دزدان کالای‌اورا ربوده اند مینویسد: «پادشاهی که‌اورا امجدالدوله‌خوانندبدان‌قانع‌شده» «است که اورا شاهنشاه گویند . نه‌زن‌دارد بنکاح‌وبازرعیت» هر «جای‌در شهرها ونواحی ، مذهب‌زنادقه وبواطنه‌آشکارا» «میکنندوخداورسول‌راناسزا گویندونفی‌صانع‌برملا کنند...»

۱ ــ مجمل‌التواریخ والقصص صفحه ۴۰۴

«چون اینحال بدرستی مرا معلوم گشت این مهم بر غزای هند»
«اختیار کردم و روی بعراق آوردم و لشکر ترك را که»
«مسلمان و پاك دین و حنفی(۱) اند بر دیلمیان وزنادقه و بواطنه»
«گماشتم تا تخم ایشان از بیخ بر کندند و بعضی از ایشان»
«بشمشیر کشته شدند و بعضی گرفتار بند وزندان گشتند و»
«بعضی در جهان پراکنده شدند و شغل و عمل همه ی»
«خواجگان خراسان را فرمودم که پاکیزه مذهبند و یا حنفی»
«و شافعی اند و هردو طایفه دشمن خوارج و باطنی اند»(۲)»

شیعه‌ی اثنی‌عشری نیز که در دوره‌ی آل بویه و سامانیان آزاد بودند پس از تسلط سلطان محمود بر خراسان و عراق و غلبه‌ی سلاجقه بر ایران مخالفت شدید با ایشان بعمل آمد بخصوص محمود در آزار این فرقه راه افراط پیمود . رفتار وی با فردوسی بهترین مثال و نمونه ی بدبینی نسبت به روافض میباشد : زمانیکه شاهنامه‌را تمام کرد و بدربار سلطان فرستاد محمود پرسید فردوسی را چه دهیم ؟ گفتند پنجاه هزار

۱ ـ لشکر سلطان محمود ترك بودند و ترکها از همان زمان حنفی مذهب بودند

۲ ـ سیاست نامه چاپ مدرسی چهاردهی صفحه ۶۹ ـ ۶۸

درم و این‌خود بسیار باشد که‌او مردی‌رافضی است‌ومعتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که‌او گفت :

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

و بررفض او این بیت‌ها دلیل است که او گفت :

خردمند گیتی چو دریا نهاد
بر انگیخته موج ازو تند باد
چو هفتاد کشتی درو ساخته
همه بادبانها بر افراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس
بر آراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی
همه اهل بیت نبی و وصی
گرت زین بدآید گناه منست
چنین دان‌و این‌راه‌راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم
یقین دان که خاك پی حیدرم

و سلطان محمود مردی متعصب بود . در او این تخلیط بگرفت‌ومسموع افتاد . درجمله بیست‌هزار درم بفردوسی

داد (۱)

محمود بقتل و نابودی شیعه و معتزله واسمعیلیه و قرامطه اصراری داشت . دراینده‌وره غالباً افرادرا بقرمطی ویاباطنی‌بودن‌متهم میکردند واموال ایشان را میگرفتند ویا بدارشان میزدند و میکشتند .

داستان متهم کردن حسنك وزیر بقرمطی بودن ، ومصادره‌ی اموال وی ، و چگونگی بدارزدنش باتهام داشتن‌این‌مذهب ازداستانهای جالب وخواندنی تاریخ‌بیهقی میباشد . (۲)

وقتی‌بمحمودخبر دادند که‌مرد ثروتمندی‌در نیشابور است وی‌را بغزنه احضار کرد وبدو گفت شنیده ام قرمطی هستی . مرد گفت قرمطی نیستم ولی ثروتی دارم آنچه میخواهی بردار و این تهمت را از من‌بگیر (۳)

محمودهمانطور که‌خود میگفت : «انگشت‌درهمه‌ی جهان در کرده‌قرمطی میجست و بردار میکشید (٤)»

۱ ـ چهار مقاله نظامی عروضی چاپ معین صفحه ۹۷ ـ ۹۸

۲ ـ تاریخ بیهقی چاپ فیاض وغنی صفحه ۱۷۹ – ۱۸۸

۳ ـ فرخی‌سیستانی‌صفحه۱۷۳ نقل‌ازتاریخ‌الکامل‌جلد۹صفحه۱۳۹

۴ ـ تاریخ بیهقی صفحه ۱۸۳

فرخی میگوید :

قرمطی چندان کشی کز خونشان تاچند سال

چشمه‌های خون شود دربادیه ریگ مسیل

در رثای محمود میگوید :

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند

ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار

عنصری میگوید :

بکشت دشمن وبرداشت گنج ومال وببرد

زبهر نصرت دین محمد مختار

ازآنکه تربت گرگانج وشهر و برزن او

مقام قرمطیان‌بودو معدن کفار (۱)

نه‌تنها نسبت بباطنیه وقرمطیه‌وروافض تعصب‌سخت‌میورزید وبنابودی وستم‌وآزارآنها می‌پرداخت بلکه نسبت‌بمعتزله که اهل بحث واستدلال بودند نیز سخت‌گیریهای بسیار میکرد هر شهری‌را که میگشود معتزله‌را محبوس ویا از آنجا تبعید مینمود ویا بدار میآویخت ودستور میداد بر منابرآنهارا لعن کنند .

---

۱ ـ دیوان عنصری صفحه ۶۵

معتزله اهل عقل و استدلال وفلسفه بودند . مذهب اختیار داشتند . ومیخواستند ازین طریق مردم‌را ازچهار چوب‌اعتقاد بجبر برهانند ومسائل راازراه عقل واستدلال حل نمایند .

مخالفت بااین فرقه در بغداد از عهدالمتوکل‌علی الله (۲۴۷ ـ ۲۳۲) و درایران‌از زمان محمودآغاز گردید در بغداد جلو بحث ومناظره این فرقه را گرفتند تاتسلیم و تقلید جانشین بحث و استدلال شد واعتقاد بخلق قرآن مردود گردید بالنتیجه حکومت عقل و استدلال وعلم و تحقیق روی بضعف گذاشت وپایه‌های عظیم تمدن اسلامی سست شد . زیرا نه تنها معتزله بلکه اسمعیلیه نیز اهل فلسفه واستدلال بودند و بباطن و کنهٔدین توجه میکردند و از مروجین علوم عقلی بشمار میآمدند ودوستدار فلسفه بودند .دیوان‌ناصرخسروشاعربزرگ‌اسمعیلی‌مذهب‌مشحون بعقایدفلسفی واستدلالهای عقلی وترویج حکمت‌عملی‌است :

اگر تو سوی حکمت چونت فرمودندبگرائی
جهان زان‌پس بچشم توبه پر پشه‌نگراید (۱)

---

۱ ـ صفحه ۹۳ دیوان ناصر خسرو

شدت مخالفت بامعتزله واسمعیلیه راه بحث وتحقیق واستدلال رابر مسلمین بست و مقدمات تنزل علوم رافراهم نمود و آثارش دریك قرن بعدیعنی از نیمه دوم قرن پنجم ببعد در ادبیات و تمدن ایران ظاهر گردید و چراغ ذوق واستعداد علمی وتحقیقی مسلمین ازآن پس روی بخاموشی گذاشت . علوم عقلی تحریم گردید . کتابهای ریاضی و فلسفی سوزانده شد . علما و حکما بجرم مذهب تعطیل کشته شدند . حق تفکر وتعقل ازمردم سلب شد . اشعریها که از هر جهت مخالف معتزله بودند و سعی در اثبات جبر و انکار اختیار و تأیید تسلیم داشتند غلبه یافتند و بالمآل تعبد و تقلید و عقاید قشری جای تفکر و استدلال و بحث را گرفت ودوران ضعف حکومت عقل و انحطاط علم و تحقیق آغاز گردید .

**تعصب مذهبی عهد غزنوی شعرا راکه مزدوران سلاطین و امرای ایشان در ایندوران بودند تحت تأثیر قرار داد واین اثر درقصاید ایشان تجلی کرد و منعکس گردید.**

# شعر فارسی این‌دوره

اوضاع سیاسی واجتماعی این‌دوره وتوجه‌خاص امراء و سلاطین این روزگار بشعرو ادب پارسی بشرحی که در فصول گذشته بیان شد ، مهمترین ومؤثرترین عامل‌پیدایش مکتب شعر درباری میباشد . در این مکتب مضمونی جز برای‌پاس خاطر درباریان ومدح وثنای آنان گفته‌نمیشود . زیرا چنانکه یادشد ، نخست پادشاهان آل‌صفارو آل‌سامان، شاعران زبان دری رابسرودن شعر برانگیختند . و باعث شعر بزبان دری ایشان بودند . لذا نخستین اندیشه‌ای که سراینده‌را درگرفت ستایش‌این پادشاهان بود که‌ولینعمت آنها بودند :

محمدبن وصیف سکزی مداح یعقوب لیث بود . و رودکی استاد قصیده سرایان مداح دربار سامانی . تا عهد غزنوی که مدیحه سرائی بحد اعلای خود رسید و قصیده سرایان متعددی بظهور رسیدند . و ازآنجا که برای بیان

این‌معانی قالب قصیده متناسب تراز سایر انواع شعر بود لذا مدح بیش از هرمضمون دیگری با قصیده درآمیخت و امروز مفهوم ایندو یعنی مدح و قصیده با یکدیگر بذهن میرسد .

سلاطین وامرای سامانی وآل‌بویه چنانکه درفصول گذشته یاد شد غالباً ادیب و شاعر بودند وشعرا را بخاطر شعر خوب و ذوق وقریحه‌ی بلند ایشان‌تشویق میکردندو پاداش‌میدادند. وازاین‌پاداش‌هاهدفی‌جزتربیت گویندگان خوش‌قریحه وپیشرفت وترقی زبان وادبیات فارسی‌نداشتند تا شاعر بزرگی چون رودکی بجهان ادب قدم نهاد . اما پس ازآنکه سلسله‌های ایرانی نژاد یکی پس از دیگری منقرض گردید وحکومت بدست سلاطین ترك نژاد مقتدر افتاد هدف‌ها وغرض‌ها نیز در این زمینه عوض شد .

سلاطین‌غزنوی وامراء و وزرای ایشان اگرهم شعر میشناختند ! شاعر را بقصد پرورش زبان وادبیات فارسی ، بزرگ نمیداشتند وتشویق نمیکردندبلکه‌غرض اصلی‌آنها ازتشکیل دربار ادبی ، وتشویقهای مادی شعرا ، دردرجه‌ی اول‌ارضاء خاطر مدح‌پسند خویشتن‌ولذت حاصل ازتعریفها

ومداحی های شعراء بود وسپس ایجاد یك دستگاه تبلیغاتی برای دربار آن‌عهد . زیرا درآن‌زمان هیچ‌چیز نمیتوانست جای تأثیر ونفوذ شعر را در اذهان مردم بگیرد ، همانطور که هیچ سخنی جز شعر ، و هیچ فردی جز شاعرقدرت آنرا نداشت که خاطر ناشاد سلطان را شاد و یا در اراده وتصمیم قاطع وی خللی و انصرافی بوجود آورد ، تنها رودکی وسحر نفوذ اشعار وی بود که امیر نصررا از توقف در هرات بازداشت وبی‌موزه پای‌در رکاب اسب‌نوبتی کرده روی بسوی بخارا نهاد . (۱) و تنها عنصری بود که توانست محمودرا از خشم وناراحتی که بسبب دستوری که به ایازداده وزلفش را کوتاه کرده بود ، رهائی‌بخشد واورا سرحال آورد وخشنودش کند (۲) مهمتر آنکه چه‌چیز جز شعرمیتوانست اسباب‌تبلیغ و بزرگداشت وشهرت وعظمت نام ممدوحین را ، در روزگاری که وسیله‌ی انتشار خبر و دستگاه تبلیغاتی وجودنداشت ، فراهم کند ؟ ولذا تشکیل چنین دربار ادبی وپرورش شعر وشاعری بخصوص درمقابل

۱ ــ رك . چهارمقاله نظامی عروضی

۲ ــ رك . چهارمقاله نظامی عروضی

دستگاه خلفای عباسی برای سلاطین غزنوی امری حتمی بود .

گذشته ازموارد فوق شاعر هم مانند نوازنده برای تکمیل موجبات خوشی و کیف و لذت سلاطین وجودش ضروری ولابدبود . ومیبایست‌درمحافل‌بزم درباریان‌شعری بخواند و سخنی بگوید که شادی انگیز باشد و موجبات خشنودی‌وفرح خاطر سلطان‌فراهم شود وبدینجهت‌است که امیر عنصرالمعالی که خودشاعرواديب دربار بوده در کتاب قابوسنامه مینویسد : «دائم‌تازه‌روی وخنده‌ناك‌باش ،حکایات» «ونوادر ، وسخن مسکته و مضحکه بسیار حفظ کن . در» «بازار پیش ممدوح گوی که شاعر رااز این چاره‌نباشد»(۱)

نکته‌ی دیگر اینست که این قصاید فصلی ازتاریخ واقعی آن زمان‌میباشد . زیراوصف لشکر کشی‌ها ، نبردها پیروزیها ، وغنیمت‌هائی که‌درجنگها‌بدست‌می‌آمده ،وصف سپاهیان ، راهها و گذر گاهها . وبسیاروقایع دیگر دراین قصاید به‌بهترین وزیباترین بیانی . توصیف شده‌است‌وخود بهترین‌تاریخ‌اصیل‌آنزمان‌میباشد. آقای‌هادی‌حسن‌دانشمند

۱ ـ منتخب قابوسنامه صفحه ۲۱۶

معاصر هندی درمقاله‌ی سیاحان ایرانی‌در خصوص‌مملکت وفرهنگ هندوستان مینویسد : «پس‌از کتاب‌تحقیق‌ماللهند» «ابوریحان بیرونی‌قصاید«فرخی‌سیستانی»است که‌تاریخچه» «منظوم‌ومشحون‌باطلاعات‌نادردر خصوص‌عظمت‌وآراستگی» «هندوستان ومنبع‌اصلی‌جمیع‌تواریخ‌آنعهدمیباشدقصیده‌ی» «فتح‌سومنات تاریخچه‌ی گویا واصیل‌لشکرکشی محمود» «ونام واسامی قلاع وشهرها وعقاید هندوان و تمدن‌مادی» هندوستان میباشد» البته اشارات تاریخی در دیوان فرخی و عنصری بسیار است . ودر جای خود خواهدآمد .

آنچه بیان شد نکاتی از غرض‌ها وهدفهای دربارها در عالم شعر وادبیات آنعهد بشمار میرود . باید دیدشاعر که درقطب دیگر این‌جهان قرار گرفته چه انگیزه‌ای در سرودن این قصاید دارد :

خواهش‌ها وتمایلات‌نفس انسانی‌هرگز نهایتی‌ندارد وتا پایان حیات نیز بانتها نمیرسد . این خصوصیت روح ناآرام وبلندی جوی‌آدمی است که هیچ‌چیز اورا راضی و قانع نکند وآدمی‌در پهنه‌ی گیتی چون کودك هوس‌بازی میباشد که لحظات کوتاهی با یك اسباب بازی سرگرم و

خوشحال میشود وپس‌از ساعتی آن را از هرنوع که باشد درهم‌میریزد ومیشکندوخراب میکندوبازبطلب سرگرمی دیگری واسباب‌بازی نوع‌دیگری‌بر میخیزد. نفس انسانی نیز در برابر لذایذمادی این جهان چنین است. بهیچ‌چیز قانع و راضی نیست وتلاش همیشگی وی نیز برای بدست آوردن مجهولی است که اورا آرام سازد و چند روزی از غوغای حیات بازش دارد. دریغا که‌این‌آرامش را هرگز نمی یابد ونفس‌هوس پرست وی‌باز هم اورا بتکاپوی ثروت و مقام وشهرت و احترام میدواند.

میدودبدنبال‌سراب‌فریبنده‌ی‌حیات، میدودبرای‌یافتن جاه‌و مقام، وثروت‌ومال. ولی‌دریغ که اینمقام‌ها جزهمان سرابهای‌فریبنده‌نیست‌واین مال ومکنت‌های بیحددر تملك همیشگی وی‌نمیباشد. میرودوهمه‌را بجای میگذارد.

قصیده سرایان درباری نیزاز ایندسته مردم بودند. بدنبال مقام رفتند و برای جمع مال و کسب جاه احساس‌و عواطف خود و زبان زیبای پارسی را باستخدام خویش در آوردندو وسیله‌ی‌یافتن مطلوب‌خود قرار دادند:

فرخی سکزی ایست با جبه‌ای پیش و پس چاك و

دستاری سکزی‌وار و موزه‌ای بس ناخوش. قصیده‌ی زیبای :
«با کاروان حله برفتم ز سیستان ـ با حله‌ی تنیده ز دل بافته ز جان»
اورا بنام و نان و ثروت میرساند. امیر ابو المظفر چغانی که فرخی این قصیده را در داغگاه بر او میخواند وسیله‌ی تقریب وی بدربار غزنویان میشود آنجا طبع لطیف و ذوق زیبای فرخی وی‌را بثروت هنگفتی میرساند. در این هنگام او آن سکزی نیازمند کم‌بضاعت نیست. فرخی ایست که خود معرف خویش است و میگوید.

کاریست مرا نیکو و حالی‌است مرا خوب
بالهوو طرب جفتم و باکام‌وهوی یار
با ضیعت بسیارم و با خانه‌ی آباد
با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه‌ی اسبم و هم با گله‌ی میش
هم با صنم چینم و هم با بت تاتار

با این‌همه باز در پی افزونی نعمت و حرص فراهم آوردن مکنت است.

شعرا این‌دوره بهمان اندازه که وسیله‌ی کسب روزی و معیشت شعر است واسطه‌ی تقرب بدربار و کسب جاه و

مقام نیز میباشدتاآنجا که هرچیز درخاطرشاعر انگیزه‌ای برای‌ستایشگری میشودتامطلوب خودرا ازاین‌طریق بدست آورد وآنوقت است که همت‌وی آنقدر نازل وپست‌میگردد که باتمام قدرت وثروت باز تقاضای قبا و بارگی میکند.

**آیا زبان‌طلب وتقاضا میتواند زبان شعر باشد؟.**

دراینجا شاعر بطلب مقامهای صوری و کسب ثروت وروزی، خادمی وبندگی ممدوحین‌رامیکند وممدوح‌برای تحصیل نام و خشنودی و رضایت نفس دروغ پسند خویش شاعر را مینوازد وباو احترام میگذارد. ادیب و نویسنده هم برای این گونه شعر اصولی و شرایطی وضع میکند و میگوید:

«و اما بر شاعر واجب است از طبع ممدوح آگاه»
«بودن وبدانستن که‌وی‌راچه‌خوش آیدآنکه وی‌را(چنان)»
«ستودن که وی‌خواهد که‌تا آن نگوئی که خواهد، ترا»
«آن‌ندهد که توخواهی .حقیر همت مباش، درقصیده خود»
«را بنده و خادم‌مخوان الادرمدحی که ممدوح‌آن‌ارزد و»
«اندرشعردروغ ازحدمبر‌هرچند دروغ‌درشعرهنراست.(۱)

۱ ـ قابوسنامه چاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب صفحه ۱۹۱

این طریق مداحی شیوه‌ی شعر را بگدائی میکشاند وممدوح‌راسخت مغرور میکند ولی شاعر را از گفتن‌دروغ گزیری نیست زیرا چنانکه خواهیم دید مدیحه گوئی و و ثنا خوانی در شعر این‌دوره جز دروغ نمیتواند باشد. هرچند درنظر پاره‌ای‌ازسخن سنجان کلیه‌ی‌مضامین شعری دروغ است وهرقدر دروغ آن بیشتر باشد شعرنیکوتر و عالی تر می‌شود نظامی میگوید:

در شعر مپیچ‌ودر فن او کزاکذب اوست احسن او

اگریپا (۱) چهار عیب اساسی در شعر می‌جوید یکی از آن چهار عیب اینست که شعردستگاه دروغ پردازی است وهرچه دروغ تر باشد لطف‌آن بیشتر است.

البته غرض این گویندگان از دروغ در شعرقاعدتاً می‌بایست‌مبالغه‌واغراق‌باشد یعنی همان‌نظریه‌ای که‌ارسطو داشت و میگفت شعر یا آدمیان را زیباتر و برازنده‌تر از

---

۱ – Cornelius Agrippa موضوع درام معروف«فوست» گوته‌آلمانی و مارلو انگلیسی واقع شده است که دین و ایمان وروح خویش‌را در برابر فهم اسرارآفرینش و خواص اشیاء و اجسام‌بشیطان‌فروخت. رك: سخن‌سنجی‌دکترصورتگرصفحه ۱۲۲

آدمهای معمولی نمایش میدهد و در آنصورت اینگونه اشعار ، حماسی وپهلوانی میشود ویا شعری است که انسان را پست‌تر و پائین تر از انسانهای عادی جلوه گر میسازد و درآنصورت هجو بوجود میاید .

بدینقرار ممدوحان این شعرا چنانکه خواهیم‌دید اگر برای صفاتی مانند شجاعت ، قدرت، سخنوری ، علم ، ادب ، بخشندگی ، نهایتی وجودداشته باشد ، ایشان‌خارج از حد نهائی‌آن‌یعنی برتر وبالاتر از انسانهای عادی قرار گرفته اند .

**اینگونه منظومه‌ها برای‌عامه‌ی مردم‌بخصوص پس از طی قرنها مورد پسند نیست . زیرا اولااین منظومه‌ها هنریست‌که برای طبقه‌ی خواص بوجود آمده وهنر طبقات خواص یا طبقات عالیه باهنر ملی و عامه تفاوت دارد . این هنریست جدا از زندگی مردم و در شمار تفنن ها و وسیله‌ی بزرگ کردن خواص‌و مرعوب ساختن عوام.**

**ذوق خواص ازحقایق زندگی میگریزدوبجای زیبائیهای گونه گون و بیشمار حقیقی خواستار زیبائیهای مصنوعی و قراردادی میباشد ولذا**

**هنری که برای‌طبقه‌ای خاص بوجود میآید ، هنری تفننی و تبلیغی است ، وجدا از هنر ملی .**

**ثانیاً شعر طبقات خواص از جهت ماده و موضوع بسیار محدود وفقیراست‌وچنانکه خواهیم دید معانی و مضامین در اغلب قصاید تکرار میشود.**

ثالثاً پاداش قابل ملاحظه ای که گویندگان این نوع‌شعردریافت‌میدارند . **هنرآنهارا بصورت حرفه‌ای درآورده** . حرفه‌ای که برای ایجاد سرور ولذت طبقات عالیه بکار میرود ، و شاعر با هنر خود زندگی میکند . این نوع شعر یا پیشه‌وری باعتقاد تولستوی هنر مصنوعی است .

رابعاً میدانیم شعر هنگامی بوجود میآید که شاعر ضرورت انتقال احساس و آزمایش نیرومندی را که خود تجربه کرده است حس کند . در قصاید خواص شاعرچنین ضرورتی را احساس نمیکند وموجب پیدایش شعر وی‌این است که‌افرادطبقات عالیه‌یا ممدوحان‌وی‌خواستارسر گرمی وتفریح هستند وبرای اینکار مزدکافی میپردازند واز شعر خواستار انتقال احساساتی هستند که موردپسند خودایشان

باشد. وشعرا نیزمیکوشند این‌خواست‌هارا بر آورده کنند. در اینصورت وسیله‌ی ارتباط معنوی انسانها نیز دراین‌نوع شعر ناقص است. زیرا ما در تعریف ادبیات یا هنر بطور کلی میگوئیم **عبارتست‌ازانتقال وسرایت‌دادن‌احساس وادراکی که هنرمندآنراتجربه‌وآزمایش کرده‌است.** بعبارت دیگر هنرمند احساسی را که تجربه و آزمایش کرده‌است بیاری‌کلمات‌والفاظ‌خاصی بسایرین منتقل‌میکند بطوریکه دیگران میتوانند عین همان آزمایش و تجربه را بی کم و زیاداحساس کنند و از همان مراحل حسی که شاعر یا هنرمند گذشته است، بگذرند. مثلا اگر شخصی احساس نشاط و شادی، یا اندوه و نومیدی، یا گرفتگی خاطررا تجربه کند ویا این گونه احساسات راتصور بنماید وآنگاه بیاری‌کلماتی که توانائی نمایش این آزمایش‌هارا داردآنرا آنچنان که در باطن وی هیجان یافته بدیگری انتقال یا سرایت دهد کارش یك هنر واقعی است.

**هنر یکی ازشرایط حیات معنوی انسان‌است. انسان بیاری‌کلام افکار خویش‌وتوسط هنر آزمایش و احساس‌خود رابدیگری انتقال میدهد وبدین‌قرار**

هنر یکی از وسایل پیوند وارتباط معنوی وروحی انسانها است .

خاصاً « شعر ساز مرموزیست که باید هرگونه آهنگ حیات و زندگی انسان باآن نواخته شود » .
شعر تجلی روحی است که جهان هستی اورا سیراب نمیکند ودر برابر عظمت بی‌انتهای وی همه‌چیز در پهنه‌ی گیتی خرد وحقیر است .

تجلی دغدغه‌ی انسانی است که از کمبود عالم مینالد ومیخواهدآنرا تکمیل کند.

تجلی جهانی است آنچنان که میبایست باشد نه آنچنانی که هست .

چنین شعری وجود آدمی را بسرزمین علوی میکشاند .آنجا بر فراز قله های روح با خدا دیدار میکند و غم سعادت نا یافته یا گمشده ی زندگی را ازیاد میبرد . وآنگاه جلال وشکوه واقعی ابدیت وحقیقت عمیق جهان را احساس میکند و می‌بیند .

جهان هستی در برابر دیدگان هنرمند اندك وسرد ونازیبا است. او میکوشد این‌کمبود را بعالم ببخشد وانسان راازآنچه در طبیعت نیست برخوردار سازد واز سطحی خیلی بالاتر ازمردم معمولی‌بجهان بنگرد . ودست‌آدمیان را بگیرد و باخود ببالاکشاند

**و چهره ی سرد و نازیبای واقعیت را به زیبائیهای حقیقت بیاراید وسخن از ماوراء بگوید .**

**روح‌متعالی هنرمند میکوشد تاپیوند خودرا با مظاهر حیات اعتیادی ازهم بگسلد و بار سنگین عالم هستی را برزمین گذارد تا بیوزن و سبك‌گردد و بدینجهت است‌که عالم مستی و بیخودی را دوست میدارد .**

سرایندگان منظومه های درباری بدینعالم بیگانه اند . آنها چشم براهند تا محفل بزمی تشکیل شود و با سرودن قصایدی باقتضای حال ، جواز ورود بآن محفل و نزدیکی به امیررا بیابند وشبی آنچنان که تودانی ومن‌نه ، بعشرت بگذرانند ومزدی بگیرند .

**برای شاعـر در باری آنچه دوست داشتنی ودریافتنی است زیبائیهای محسوس ومجرد است .**

و این زیبائی برای او در همه چیز وجو دارد : در گل‌ها وسبزه‌ها ، رودها ، ورودخانه‌ها ، خنده‌ی صبح بهار ، و نغمه ی مرغ زار ، آسمان گرفته و ابرآلود خزان ، و چشمك ستارگان‌درخشان ، وبالاخره‌در چهره‌ی معشوقگان زیباروی ترك و بخارا . واینهمه را شاعر با بیانی آنچنان

لطیف وهنرمندانه وآکنده از نقش ونگار توصیف‌میکند که خواننده بی‌اختیار زبان بتحسین وی میگشاید .

شاعردرباری نردعشق میبازدونغمه‌ی عشق‌میخواند، اما باغلامان ساده‌روی زرخرید.دل‌وی‌در گرو چندین‌عشق است ، اما عشق مجازی و جسمانی . این رهگذریست که معشوق باختیار عاشق است . او مالك است و معشوق مملوك واز اینروست که تجلی سوز و گداز وآرزو وشوق وصال در شعر وی بپایگاه اشعار عرفانی نمیرسد (۱)

زندگی شاعر درباری بصحبت زیبارویان سیاه‌چشم با نشید و مستی میگذرد وعشق وموسیقی و شراب و طلا حیات وی را لبریز از شادی میکند ، کامرانی وکامروائی در اشعارش موج میزند .

بدینقرارازچه‌میخواهد بنالد . اوحق‌دارد بزندگی عشق بورزد و مجال اندیشیدن براز زندگی را نیابد . و روح‌طرب وشادی وبی‌اعتنائی‌بفلسفه ورازآفرینش‌بهمه‌حال حتی در ورای سیمای گرفته وافسرده‌اش تجلی کند (۲)

۱ ـ رك. بکتاب سبك شعر پارسی مؤلف صفحه ۱۰۵ - ۱۰۰
۲ ـ رك. ایضاً بکتاب سبك شعر پارسی صفحه ۶۲ - ۴۵

دنیای درون که برای شاعر صوفی‌وش دنیای شورو حال و جذبه است برای این قصیده سرایان جهانی تیره و ظلمانی و ناشناختنی میباشد· آنجا سرچشمدی الهام شاعر دنیائی‌است‌ورای‌جهان محسوس ومجردو مادی ، شاعر عارف بیرون از منی ومائی دم میزند وسرود گویان در راه عشق حق پای می کوبد ودست می افشاند وچون عالم تجلی گاه معشوق اواست لذا بهمه عالم عاشق است . عشقی که ازلی وابدیست . عشقی که اصطرلاب اسرار خداست . عشقی که جسم خاکی را بر بالهای بیقراری نشانده بسوی افلاك میکشاند . کوهها را برقص در آورده و بتسبیح خوانی وامیدارد ، عشقی که نخوت وغرور آدمی‌را سر کوب‌میکند واور افارغ ازنیك وبد جهان گذران باحق پیوند میدهد . آنجازبان از گفتگوفرومی‌بندد ویك‌باره خودرانیزفراموش میکند . این شاعر واله ومفتون ، شراب الست می‌چشد و بمستی بلی در میافتد وآنکاه جامه دران واشگ افشان‌در وادی بی‌خبری گم میشود ومیکوید .

نام ونشانم ز دو عالم مجوی

کز ورق نام و نشان گم شدم

سایه‌ی یك ذره چسان گم شود

در بر خورشید چنان گم شدم

راه عشق‌وی راهی بیکرانه است . و در اینطریق است که روحش چنان‌اوج میگیرد که‌بتعلقات جهان هستی‌نیشخند میزند و غلام همت آنکس میشود که از رنگ تعلق آزاد است .

شاعر در باری‌بدینعالم بیگانه‌است و ناآشنا . اوشاعر طرب‌است شادی . شاعر شرابست وسرمتی . شاعرطبیعت است و هوس‌بازی :

نغمه‌ی ذوق‌و طرب باآهنگی قوی درشعرش شنیده میشود . و بازی با پیچ و تاب گیسوان سیاه معشوقه های بازاری و باده نوشی در دامان پر سبزه و طراوت بهاری ، بشعرش‌آن اثر را میبخشد که ممدوح را سرمست میکند وبتحسین وشگفتی وامیدارد تابدانجا که خاطر هوس‌پرست وی را ، آنچنان که میخواهد بخود جلب میکند وآنگاه حلقه‌ی‌زنجیر اراده‌ی وی‌را بدست‌میگیردوبسوی‌خزانه‌ی شاهی میکشاند .

اینست‌آنچه از قصاید این دوره بدست میآیدحال

بسراغ چگونگی خصوصیات این‌مضامین برویم :

## مدیحه گوئی

مدیحه گوئی در ادبیات اکثر ملتها سابقه ای بس کهن دارد . عرب در دوره‌ی جاهلیت بمدح و مفاخرت قبیله‌ی خود میپرداخت و تعصب وتفاخر قومی محرك وی در سرودن شعر بود نابغه‌ی ذبیانی‌از شعرای بسیار معروف عصر جاهلیت ، مدح سلاطین‌را میگفت . پس‌از ظهوراسلام فصاحت بی‌مانندوشیوه‌ی بدیع وبکر قرآن دهان شاعران را یك چند فروبست واز نظم شعرآنها راباز داشت . خلفای راشدین بنابسنت اسلامی بشعر توجه و عنایتی نداشتند ، با این همه حسان بن ثابت از شعرای مشهور این زمان پیغمبر اسلام را مدح گفت (۱) اعشی در شعر طلب صله میکرد وبرای کسب روزی از این طرین بدورترین نقاط میرفت . وی قصیده ای در مدح حضرت پیغمبر گفت ولی مشرکین با دادن چند شتر ، وی‌را از خواندن این قصیده

۱ ــ الوسیطصفحه ۱۵۸

بازداشتند، زیرا شعر او در میان قوم عرب اهمیت وتأثیر فراوانی داشت واعشی هر کس‌را که مدح میگفت آنشخص بسیار سربلند ومشهور میشد(۱). این شاعر بدربار کسری هم برای این منظور رفت.

دردوره‌ی بنی‌امیه خلفای اموی بااحیای عصبیت‌های قومی‌به ترویج شعرونشر محامد خود پرداختند درشام که مرکز خلافت آنهابود شعرا از هرطبقه و قبیله‌ای گرد هم میآمدند ومدایح خودرا برخلفا میخواندند وخلفا بشعرا صله وپاداش میبخشیدند.

در روزگار عباسیان نیز چنین بود. خلفای عباسی خاصه تاعهد متوکل بشعر و ادب رغبت وتوجهی داشتندو درنگهداشت ادبا وشعرامیکوشیدند. مهدی خلیفه عباسی بشعرائی که وی را مدح میگفتند صله‌ی گران می‌بخشید و در دربار او مجالس وبحث و ادب تشکیل میشد، شعرا و نحاة، ورواة جمع میآمدند و مناظره میکردند. هارون‌الرشیدمردی‌ادیب‌وسخن‌شناس‌بود. ابونواس‌واصمعی از شعرای بزرگ این عهد در دربار وی مقام و منزلت

۱ ـ الوسیط صفحه ۴۵

خاصی داشتند .

در مقدمه ی کتاب ابن خلدون مینویسد « پس از »
«چندی دوران سلطنت و دولت ارجمند اسلامی فرا رسید»
«وقوم عرب از راه شعر بدستگاه دولت تقرب میجست و »
«خلفا و بزرگان دولت را مدح میکردند و خلفا بنسبت »
« زیبائی اشعار و مکانتی که شاعران در میان قوم خود »
«داشتند جوایز وصلات بزرگی بآنها می‌بخشیدند و بسیار»
«شیفته بودند که شاعران اشعارخودرا بآنها ارمغان دارند»
« تا ازین راه بر یادگارهای گذشته و تاریخ و لغت و »
«زیبائی و فصاحت زبان عرب آگاه شوند . و قوم عرب »
« فرزندان خویش را بحفظ کردن اشعار وادار میکرد »
«و این وضع در روزگار امویان و صدر دولت عباسیان»
« همچنان پایدار بود . پس از دوران خلافت عباسیان »
« شاعرانی پدید آمدند که غیر عرب بودند و زبان عربی»
«زبان مادری آنان نبود وبرموزآن کاملاآگاهی نداشتند»
«بلکه این زبان را ازراه تعلیم فراگرفته بودند و سپس »
«اشعاری در مدح امرای عجم (غیرعرب) که زبان عربی»
«زبان ملی‌آنان نبودسرودند وتنها خواستار صله واحسان»

«بودند وهیچ هدفی جزاین نداشتند مانند حبیب ابوتمام»
«که از معروفترین سخن سرایان عرب بشمار میرود و »
«کتاب معروف حماسه او دلیل حسن انتخاب و غزارت »
«فضل و اسلوب بیهمتای وی میباشد و بحتری و متنبی و »
«ابن هانی وشاعران پس‌از ایشان‌تا بامروز. ازآن پس‌هدف»
«شعرمعمولا جز دروغ وخواستن صله ونفع چیز دیگری»
«نبود .» (۱)

وازآنجهت که شعرا وادبا وعلما ونویسندگان این عصر که درخشان‌ترین عهد تمدن اسلامی است بزبان‌عربی توجهی خاص داشتند واکثر کتابها ورساله‌های خودرا بزبان عربی مینوشتند و یا بعربی ترجمه میکردند از اینجهت میتوان گفت تأثیر ونفوذ ادبیات عرب نیز یکی ازموجبات رونق این نوع شعر در زبان فارسی گردیده است. زیرا همانطور که زبان وادبیات فارسی تدریجاً تحت تأثیرونفوذ لغات وکلمات‌وصنایع لفظی‌ادبیات عرب قرار گرفت‌و وزن شعر فارسی با اندك اضافاتی اوزان عروضی شعر عرب را پذیرفت ، وبعدها مقامه نویسی‌را ازعرب تقلید کرد ، اگر

۱ ــ رك. مقدمه ابن‌خلدون جلد دوم صفحه ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶

بگوئیم درمدیحه گوئی‌هم تاحدی تحت تأثیر ونفوذمضامین شعر عرب بوده است راه دوری نرفته‌ایم .

از شعر پارسی قبل از اسلام چیزی جز سرودهای مذهبی باقی نمانده تا از کیفیت مضامین آن اطلاعی بدست آید . بهرحال‌مدایح رکن‌عمده واصلی‌شعر فارسی ایندوره میباشد . نخستین شاعر بزرگ این مکتب رودکی است . شعرای بعد ازوی همگی اورا باستادی ستوده اند وخودرا شاگردوی دانسته اند دقیقی میگوید :

استاد شهید زنده بایستی     وآن‌شاعر تیره‌چشم روشن‌بین
تاشاه مرا مدیح گفتندی     بالفاظ خوش و معانی رنگین

امیر معزی‌نیشابوری درقصیده‌ای که بمدح ملکشاه‌سلجوقی و وزیرش خواجه نظام‌الملك سروده از رودکی چنین یاد میکند :

گر که زنده شود رودکی دراین ایام
زمدح هردو شود عاجزو خورد تشویر

ادیب صابر ترمذی میگوید :

زبان‌وطبع معزی‌ورودکی‌است مرا
ثنای دولت سلجوق و آل سامان را

ناصر خسرو قبادیانی درحق خویش گوید :

جان را ز بهر مدحت آل رسول

که رودکی و گاهی حسان کنم

این ابیات پراکنده شعرای نامی وبزرگ ایران نمایشگر قدرت و نفوذ شعر رودکی و بلندی مقام و عظمت پایگاه شاعری وی میباشد . خود رودکی نیز بچیرگی خویش در شعر ومدایح شعری آگاه بوده وماننده غالب شعرای بزرگ ایران بقدرت طبع شاعری خود فخر میکرده و میبالیده است چنانکه خودرا بر جریرو طائی وحسان وسحبان که از شعرای مشهور عرب بودند برتری میدهد ومیگوید :

جز بسزاوار میر گفت ندانم

ورچه جریرم بشعر وطائی وحسان

سخت شکوهم که عجزمن بنماید

ور چه حریفم ابا فصاحت سحبان

رودکی شاعر مدیحه گوی دربار سامانی ممدوح خودرا از سر صدق درون و اعتقادکامل میستاید واین ستایش رابحد اعلای مبالغه واغراق نمیکشاند وبدریوزگی بآستان ممدوح قدم نمینهد فی المثل میگوید :

دایم برجان او بلرزم زیراك

مادر آزادگان کم آرد فرزند

این مدیحه از کثرت صدق و مودت چون سخن پدری دربارهٔ فرزند یا سخن فرزندی در حق پدر است که چون آزادگان را درزمانه امانی نیست برجان او بلرزم که مبادا روزگار وی را چشم زخمی رساند.(۱)

رودکی ممدوح خودرا بصفاتی که دراوهست میستاید و میخواهد اورا بمحاسن اخلاق و خصال نیکی که دارد استوارتر و معتقدتر بنماید و بدینجهت است که از گفتن اندرزهای حکیمانه باکی ندارد واز پند دادن نمیاندیشد وازآنجا که نبوغ شاعری وفهم واطلاع وی درنظر درباریان شناخته شده و ارزشمند است لذا پند وی آنهارا بخشم برنمیانگیزد آنچنان که نصیحت مسعود رازی سلطان مسعود را بخشم بر انگیخت و در جشن مهرگان بهیچ شاعری چیزی نبخشید.

نه تنها عظمت مقام ادبی رودکی بوی این وسعت و مجال را میدهد که از گفتن پندهای حکیمانه نگریزد،

۱ ـ رك. احوال واشعار رودکی سعید نفیسی صفحه ۴۳۹

بلکه چنانکه در فصول گذشته یادشد نیت و غرض سلاطین وامرای‌عهدسامانی درپرورش شعروشاعری ومحیط‌اجتماعی آنعهد نیز موجب مهمتر وعامل مؤثرتری دربکاربردن این مضامین میباشد. متأسفانه از آنهمه اشعار رودکی چیزی بجای نمانده تا بتوان از خلال آن اشعار افکار واحساسات این‌شاعر درباری‌رابهتر شناخت وبرابطه‌ی وی‌باممدوحانش نیکوترآشنا گردید.

این امتیازها خاص شعرای دربار سامانی است در دوران بعدثناها بآسمان علیین میرسد وممدوح بصفاتی که در وجود اونیست ستایش میشود، باب حکمت وپندبروی ممدوحان بسته میشود. از آن رو که ایشان خود پند هستند وحکمت.

راستی و درستی ازنام ممدوح بلندآوازه میگردد. مردمی وانسانیت پیرو فرتوت‌استو بیاداو جوان میگردد او جان خرد است وامید، دل و چراغ پادشاهی و نیک‌نامی گفتارش خردمندانه و کردارش بزرگ منشانه است. خرد سخن اورا میستاید و بزرگی و جاه کمربندگی پیش او می‌بندد اوروح است و همه‌ی جهان بدن.

بتوزیند همه بندگان که در گیتی
تو روح پاکی و جز تو همه جهان چو بدن (۱)

ممدوح عنصری (محمود) عالم الغیب وافتخار زمان وراهنمای سپهر و کدخدای جهان است. بدولت و بخت جوان، و بفرهنگ وخرد پیراست. آفتاب چرخ اقبال وقهرمان گنج فرهنگ است. مایه‌ی عقل و معدن زر است. خیرونیکی باعمال او نیك شده و زبان دری بلفظ وی شیرین گردیده است. زمانه نظیروی نیاورده ونخواهدآورد. علم افلاطون درمقام فضل ممدوح جهل است وعدل نوشیروان ظلم. خصلتش چون حکمت پرسود است و کلامش چون قرآن پرمعجزه. پاکیزه‌تر از نور است وسوزنده‌تر از نار. عدل بنام وی مشهور میگردد وخرد به مقیاس دانش وی اندازه گیری میشود. جام جم از ویست و نام وی بر انگشتر جم (۲) و همه‌ی اینهارا بمصداق این آیه: تعز من تشاءوتذل من تشاء، خدا بوی بخشیده است.

خدای راست بزرگی وپادشاهی و عز
بدان دهد که سزاوار بیند از کیهان (۳)

---

۱ ـ دیوان عنصری چاپ دبیر سیاقی صفحه ۲۲۹
۲ ـ دیوان عنصری صفحه ۱۹۰ ـ ۱۸۹
۳ ـ دیوان عنصری صفحه ۱۹۳

هیچ معنی در جهان بمرتبه‌ی فضل او نمیرسد. زیرا عالم معنی در برابر فضل ودانش وی اندك است (۱)
علم وادب بدو مینازدو باو شرف میکند (۲)
عقل نام‌نیك از وی می‌یابد و فخر اشتهار از او میجوید(۳) زبان برای ثناخوانی ویست و چشم برای‌دیدن روی او. لفظ در ثنای وی غرا میشود (٤) و لذا ثنا گفتن درخور و شایسته‌ی اوست.
سخنهای ممدوح پاك تر از در خوشاب‌است وچون

---

۱ ـ بفضل او نرسد هیچ معنی ازپی‌آن
که‌اندکست معانی وفضل‌او بسیار
(دیوان‌عنصری‌صفحه ۸۵)
۲ ـ شرف کند زتو علم وبنازد از تو ادب
ازآنکه مایه‌ی علمی وقبله‌ی‌آداب
در مدح امیر یعقوب یوسف‌بن ناصر الدین ـ دیوان فرخی صفحه ۱۲
۳ ـ عقل ازوشد نیکنام وعلم ازو شد رهنما
فضل‌ازوشدپیشدست‌وفخرازاوشد مشتهر
(دیوان‌عنصری صفحه۸۸)
۴ ـ دیوان فرخی صفحه ۲

بکفت درآید شعر شاعر بی‌ارزش گردد آنچنانکه نورماهتاب چشمك ستارگان‌را ناپیدا میسازد .

گر سخن گوید تو گوش همیدار بدو
تاسخن هاشنوی پاك تراز در خوشاب
سخن نیکوی ما و سخن او ز قیاس
همچنان باشدچون گردبنزدیك سحاب
گر سخن گوید آب سخن ما برود
بشودنور ستاره چوبرآید مهتاب (۱)

## وصف بخشندگی ممدوح

مدایح چون برای دریافت زر و پول است لذاقصیده‌ای نیست که صفت جود و بخشش ممدوح در آن ستوده نشده باشد . همه‌ی ممدوحین سخا وتمند هستند ، کف آنهاچون سحاب است و عطایشان چون باران و گاه هم نمیشود به ابر مانند کرد . زیرا بخشنده‌تر از ابر است :

۱ ـ دیوان فرخی در مدح عضد الدوله امیر یوسف برادر محمود صفحه ۱۵

کف او را نتوان کردن مانند بابر

دل او را نتوان کردن مانند به یم

ورتو گوئی که‌دل‌او چویم‌است این‌غلط‌است

کاندران ماهی وماراست ودرین‌جودو کرم

ورتو گوئی که کف میرچوابراست‌خطاست

کز کف میر درم بارد و از ابر دیم (۱)

عنصری نیز همین معنی را در قصیده ای که در مدح امیر نصربن‌ناصرالدین سبکتکین گفته ، آورده‌است :

گفتم بابر کردم تشبیه کف او

گفتا که‌ابر هرگز نبود گهرفشان(۲)

زردردست ایشان‌چون‌کاهست ودست آنان چون‌باد . وسعت دریای محیط در برابر دریای جودایشان چون بخار است. ابرو دریا چون بجودوبخشش آنان بنگرند عاجزو مغموم خواهند شد (۳) همچنانکه زرو دینار در پیشگاه بخشش

---

۱ ــ دیوان فرخی صفحه ۲۳۵ درمدح امیر یعقوب عضدالدوله امیر یوسف‌بن ناصرالدین ۲ - دیوان عنصری صفحه ۲۲۴

۳ ــ در مدح محمودغزنوی صفحه ۲۹ دیوان عنصری

گر ابرو دریا یکره بجود او نگرند

یکی نماید عجزو دگر خورد تشویر

وسخای‌ایشان زردروی گردید وابر از حسد کف بخشنده‌ی آنان سیاه روی (۱)

عطا و بخشش ممدوحان را پایانی نیست ، دستشان چون درختی است که چشم خلق در بهار وخزان بر گل و برگ آنست (۲) ستمی که ازدست بخشنده‌ی ایشان‌بخزانه وارد میشودبر‌تن‌هیچکس ازهیچ‌ستمگری واردنمیشود(۳) این معانی در تمام قصاید تکرار میگردد . و چون غرض نهائی شاعر ازسرودن این قصاید دریافت صله‌است ناگزیر از سخاوت وبخشندگی ممدوح میبایست یاد کند واورابه

۱ ـ ازآن زردست دایم روی دینار
که نزد جود او دینار خوارست

* * *

بجود مرکف اورا همی حسدکند ابر
ازآن سیه زحسد گشت روی ابر مطیر
دیوان عنصری صفحه ۵۵

۲ ـ دیوان فرخی در مدح امیر یعقوب عضدالدوله یوسف‌بن ناصرالدین صفحه ۲۲

۳ ـ دیوان فرخی در مدح خواجه ابوبکر حصیری صفحه ۲۹
برتن هیچکس از هیچ ستمگر نبود
آنستم‌کز کف‌بخشنده‌ی او بر زراوست

این صفت بستاید همانطور که شجاعت ودلاوری اورا میستاید.

## وصف شجاعت وجنگجوئی ممدوح

ممدوح جنگجوئی‌است که هرگاه روی بجنگ آرد استخوان شیران از هیبت ودلاوری او آب میشود (۱) ودل در بر دشمنان چون گوی بر طبطاب می‌طپد (۲) او به‌تن تنها بی شبیخون وحیله ودستان صد لشکر جنگی‌را شکست میدهد . و آنگاه که شمشیر از نیام برمی‌آورد . بسیار مردم از وحشت تیغ وی چون قارون بزمین فرو میروند (۳) اشاره‌ی تیغ وی برجان دشمن چون اشاره‌ی

۱ ـ جنگجوئی که چواوروی سوی جنگ نهد
استخوان آب شود در تن شیران ژیان
(دیوان فرخی صفحه ۲۹۱)

۲ ـ زهیبت تو دل دشمن تواندربر
چنان طپد که طپد گوی گرد برطبطاب
(دیوان فرخی صفحه ۱۲)

۳ ـ بساتنا که چوقارون فروشود بزمین
بدانگهی که توشمشیر بر کشی زقراب(فرخی)

انگشت پیغمبر بر ماه‌است (۱) دشمن وی اگر جان آهنین هم داشته باشد در زیر سرنیزه ی او چون سوهان خرد خواهد شد. (۲)

ساحت جهان را گذر گاهی برای سپاهش نیست. پهنه‌ی گیتی برای سایه‌ی چتر او تنگ است (۳) ازخشمش‌تلخ‌تر درجهان‌چیزی نیست. وچون این‌آتش زبانه افروزد سنگ خاکستر شود.

حرکت‌وحمله سپاهیان بسوی دشمن چون ابریست که‌ازآسمان گذاره کند. کوه‌و قلعه‌و بیابان‌ودریا وخشکی دربرابرش یکسان است. هرگاه راه بتنگی سوراخ سوزن باشد سپاهسالار این راه بسان رشته‌ی نخ از آن سوراخ

---

۱ ــ اشاره بآیه قرآن « اقتربت الساعة وانشق القمر » دیوان عنصری صفحه ۲۴۴

۲ ــ اگر مخالف تو جان‌آهنین دارد
کندش ریزه سر نیزه‌ی توچون سوهان
(دیوان عنصری صفحه ۲۴۶)

۳ ــ گذرگاه سپاهش را ندارد عالمی ساحت
تمامی ظل‌چترش را ندارد کشوری پهنا
(دیوان فرخی صفحه ۲)

میگذرد. جایگاه‌وی در روز جنگ رکاب اسب، و بستر و بالینش جوشن و مغفر وی است. لحظه‌ای از جنگ باز نمیایستد، و آنجا که ضرورت ایجاب نماید از دست‌خود شمشیر وازروی‌خویش سپر میسازدو بجنگ ادا مه‌میدهد(۱) نیام تیغ او دل شیر مردان است و ترکش تیرش تن سوار مردان. نبردو پیروزی بازی وسر گرمی وی‌است. ولایت‌ها

---

۱ ــ مصاف‌لشکرش آنگه‌که‌باد پاببرد
بابر ماند کاندر هوا بودش ممر
چو برگشاد علم را و بر نشست بباد
چه کوه‌و قلعه بپیش‌آیدش‌چه‌بحروچه‌بر
وگر بتنگی سوراخ سوزن آید راه
بسان رشته بدو در شود بوقت‌گذر
همیشه پایگه‌وجای اورکاب وحناست
چنانکه بسترو بالینش جوشن‌ومغفر
نه طبع او بشکیبد ز حرب یکساعت
نه دست او زعنان و زنیزه‌و خنجر
زحرص‌جنگ بسازدگرش ببایدساخت
زدست خویش‌حسام وزروی‌خویش‌سپر
دیوان فرخی صفحه ۸۲

میستاند وحصارها میگشاید .

## وصف مرکب ممدوح

مرکب‌وی بکوهی ماند اماسیری‌چون ستاره‌دارد و شگفت این‌است که‌چگونه کوهی‌مسیر اختری‌رامیپیماید. دشت ودریا ، برج و بارو . بزیر پای این مرکوب خجسته‌پی یکسان است . بگاه سیر چون باد است وبگاه حمله چون‌آتش ، جهنده ایست چون برق ، و رونده‌ایست چون باد

رود چنانکه رود گوی روزگار از کف
جهد چنانکه جهد یوز شرزه رو ز شکار
گر از نشیب بسوی فراز خواهد رفت
ستاره گردد و بر آسمان زند هنجار (۱)

۱ ـ رك • دیوان‌عنصری‌صفحه ۱۳۲ درصفت اسب‌ومدح‌سلطان‌غزنوی

# تجلی روح مذهبی درقصاید

شاعر درباری نه‌تنها بعلم وادب وشجاعت و بخشندگی و هیبت و دلاوری ، ممدوح خود را میستاید بلکه بورع و پارسائی و دینداری نیز اورا وصف میکند ودر اغلب این قصاید مضامینی که نمودار تجلی تعصب مذهبی شاعر است در شعرش دیده میشود . فرخی شاعر خوش گذران عیش طلب از عبادت و روزه ماه رمضان اظهار دلتنگی میکند و میگوید :

مهی گذشت که بر دست من نیامد می
چگونه باشم ازین پارسا تر و بهتر
دلم ز روزه بپوسید وهم زتوبه گرفت
چنین همی نتوان برد روزگار بسر
زچنگ روزه بزنهار عید خواهم رفت
برو بنالم و گویم مرا ز روزه بخر

حدیث ممدوحان بهمه حال از ایزد وپیمبر است . دیگر بزرگان احوال روزگار ازمنجمان پرسندولی خدایگان این شعرا از مصحف و قرآن . و بدینجهت است که بهر جای که روی مینهند عنایت یزدان شامل حال

آنها ست (۱)

غیر اهل حدیث و سنت که مذهب سلاطین این زمان است معتقدین سایر ادیان در اصطلاح این شعرا همگی بدمذهبند و از جمله این بدمذهبان قرمطی‌ها هستند که بخصوص سلطان محمود غزنوی دشمنی خاصی با آنها دارد و سعی بسیار در برانداختن آنان میکند فرخی در اغلب قصاید خود باین موضوع اشاره میکند از جمله در مدح ابوبکر عبدالله بن یوسف حصیری ندیم سلطان محمود میگوید :

هیچ بیدبن بزر او را نتوانست فریفت
ورچه شاهان جهان را بفریبند بزر
او بغزنین و بمصر از فزعش قرمطیان
ازره دیده ببارند همی خون جگر (۲)

---

۱ ـ حدیث او همه از ایزد و پیمبر بود
بجدو هزل و بدو نیك و آشكار و نهان
همه بزرگان حال ازمنجمان پرسند
خدایگان زمانه ز مصحف و قرآن
ازین بود که بهرجایگه که روی نهند
همی رود ز پی او عنایت یزدان
«فرخی»

۲ ـ دیوان فرخی صفحه ۱۷۲

در مدح سلطان محمود گوید :

ایزد ازجمله‌ی شاهان زمانه‌بتو کرد

قرمطی کشتن‌وبرداشتن‌رسم‌محال(۱)

قرمطی چندان کشی کزخونشان تاچندسال

چشمه‌های خون‌شود دربادیه‌ریگ‌مسیل(۲)

سلطان محمود که‌یکی ازممدوحان‌برجسته‌ی شعرای‌قصیده گوی درباری‌میباشدهمه جاباصفات قوام‌دین پیغمبر ، قوی کننده‌ی دین‌محمد مختار ، یمین دولت‌خداوندی وامین‌بر حکم دین پیمبری‌ستوده میشود . عادت‌وی بر کشیدن دین اسلام و همتش پست کردن کفار است واز این روی روان محمد از وی شاد است . (۳)

---

۱ ـ دیوان فرخی صفحه ۲۱۴

۲ ـ دیوان فرخی صفحه ۲۲۱

۳ ـ همیشه عادت‌او برکشیدن اسلام

همیشه همت او پست‌کردن‌کفار

ز خوی خوبش هر روز شادمانه شود

هزار بار روان محمد مختار

(دیوان‌فرخی صفحه ۶۱)

خواندن قرآن ثواب و پاداش مدح گفتن ممدوحان برابر ثواب قرآن است (۱)

نام مکانهائی که در ایام حج مراسمی ، در آنجاها باید انجام شود بمناسبتی در مقام مدح ممدوحان آورده میشود(۲) همانطور که از علم حیدر کرار وعدل‌عمرخطاب ذکری بمیان‌میآید (۳) . پایگاه ممدوح دراسلام بمنزلت

---

۱ ـ اگرچه قرآن فاضل بودبیابدمرد
زمدح خواندن اومزد خواندن‌قرآن
(فرخی صفحه ۲۵۳)

۲ ـ زایران را سرای او حرم است
مسند او منا و صدر صفا
(دیوان فرخی‌در مدح‌خواجه عمیدابومنصور سیداسعد صفحه ۴)
ملك ری از قرمطیان بستدی
میل تو اکنون بمنا و صفاست
(دیوان فرخی درمدح محمودصفحه ۱۹)

۳ ـ بدست اوست همه علم حیدرکرار
بنزد اوست همه عدل عمر خطاب
(درمدحا میریعقوب یوسف‌بن ناصرالدین‌سبکتکین دیوان فرخی صفحه ۱۱)

حیدر است وشمشیراو بمنزلت ذوالفقار (۱)

اعتقاد بجبر و قضا وقدرهم در مضامین شعر درباری جائی دارد وبمناسبت‌های مختلف سخنی در این‌معنی گفته میشود مانند :

همه کسی زقضاو قدر بترسدو باز
زناوك تو بترسد همی قضا و قدر

بروز معر که‌ازتو حذر نداند کرد
کسی که‌اوزقضای خدای کردحذر(۲)

آنکه بارأی او یکی است قدر
آنکه با امراو یکی است قضا (۳)

همه چیز از جانب خداوند است . خدا یار و مدد کار

---

۱ ـ اسلام‌را بمنزلت حیدراست شمشیراو بمنزلت ذوالفقار
(درمدح محمدبن محمود صفحه ۹۶)
روزی اندر حصار برهمنان اوفتادآن شه ستوده سیر
راست‌گفتی که‌آن حصار بلند خیبرستی ومیر ما حیدر
(درمدح امیریعقوب صفحه ۱۲۶ دیوان‌فرخی)
۲ ـ درمدح امیر یعقوب صفحه ۱۳۰ دیوان فرخی
۳ ـ درمدح‌خواجه عمیدابومنصورسیداسعدصفحه ۳ دیوان‌فرخی

انسان است . (۱) درخور نیت افراد بدانها می‌بخشد (۲) ودر روز داوری ازآنها بازخواست میکند (۳)

تجلی این مضامین در شعر ایندوره نمودار تعصب مذهبی مردم این‌دوران میباشد . وهرقدر اعتقادهای‌مذهبی قوی‌تر و تعصب‌های قشری شدیدتر میشود ، بهمان نسبت حس ملیت افراد ضعیف‌تر میگردد .

در قصاید درباری هیچگونه انعکاسی از احساسات ملی و میهنی شعرا دیده نمیشود وسخنی که نمودار غرور ملیت آنها باشد گفته نمیشود ، زیرا ممدوحان آنان از نژادایرانی نیستند وبدین دلیل ودلایل دیگرست که‌ارزش سخن فردوسی‌را هم نمیشناسند .

---

۱ ـ در ریگ جوشان چشمه‌ی روشن پدیدآید ترا
آری چنین باشد کسی‌کورا بود یزدان معین
(دیوان فرخی صفحه ۲۶۰)

۲ ـ خدای درخور هرکس‌دهد هرآنچه دهد
درین حدیث یقینند مردمان غالب
(دیوان فرخی صفحه ۹)

۳ ـ ولیکن تو ازآن‌ترسی که‌چون گیتی تراگردد
شمارگیتی ازتو باز خواهد داور سبحان
(دیوان فرخی صفحه ۲۵۸)

# تجلی وقایع تاریخی زمان در قصاید درباری

در فصول گذشته این کتاب یادآور شدیم که قصاید درباری اینزمان یك سندتاریخی نیز میباشد، زیرا شرح جنگ‌ها وپیروزیها و غنائمی که در جنگها بدست میآمد، و حوادث تاریخی‌دیگراینزمان در اینمنظومه‌ها منعکس شده است. شاعردربار آنگاه که میخواهدشجاعت‌وقدرت‌و عظمت سلطان راستایش کند ناچار بشرح وقایع‌و اتفاق‌های جنگی ولشکر کشی‌ها وپیروزیهای ممدوح‌نیزمیپردازد. بخصوص‌اگردر این سفرهای‌جنگی‌ملتزم رکاب هم‌باشد.

فرخی درقصیده‌ای به‌مطلع :

بزرگی وشرف وقدروجاه وبخت جوان

نیابد ایچ کسی جز بمدحت سلطان (۱)

فتوحات محمودرا از روم تاسرحد قنوج توصیف میکند و میگوید :

---

۱ - صفحه ۲۵۰ دیوان فرخی

زروم تا در قنوج هیچ شاه نماند

که طاعت توپذیرفته نیست‌چون‌ایمان

و چنانکه معمول شعر است دشمن را قوی و بزرگ وصف میکند تاپیروزی ممدوح وقدرت وی‌را عظیمتر وبزرگتر جلوه دهد . درهمین قصیده آنگاه که اشاره‌بملاقات محمود باقدرخان میکند (۱) سپاه وقدرت خان راچنین میستاید :

بجاه و منزلت و قدر تا جهان بوده است

ندیده خان چوقدر خان‌زمین ترکستان

زچین و ماچین تاروم و روس و تا سقلاب

همه ولایت خانست و زیر طاعت خان

سلیح بیش است او را زبرگهای درخت

سپه فزونست او را ز قطره ی باران

چوازتو(۲)یافت‌امان‌همچوبندگان‌مطیع

بطاعت‌آمد همچون‌فلان وچون‌بهمان(۳)

۱ ـ درهمین ملاقات است که محمود اجازه میدهدترکان سلجوقی بخراسان بیایند .

۲ ـ خطاب بسلطان محمود است

۳ ـ دیوان فرخی صفحه ۲۵۱

ونیز در همین قصیده اشاره بشکست علی تکین وهزیمت و گریز وی میکند :

علی‌تکین را کز پیش تو ملك بگریخت

هزار عزل همان بود و صد هزار همان

عنصری درقصیده‌ای بمطلع: «ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر بیا زخسرو مشرق عیان ببین تو هنر .» لشکر کشی سلطان محمود را بغزنین ، مرو ، سیستان ، مولتان ، وشکست پادشاه چیپال و غنائمی که در این جنگ بدست ایرانیان افتاده بانهایت استادی و زیبائی وصف میکند و مانند یك مورخ بشرح راهها وشهرها و قلعه‌هائی که محمود از آنجا میگذرد می‌پردازد ودر مقام بزرگی هیچ کس را شایسته‌ی برابری با سلطان محمود نمی‌بیند و مدعی است که :

هرآنکسی که همی خویشتن چنو شمرد

بگو بیا و تو از خویشتن هنر بشمر

و آنگاه درمقام مقایسه حکایت زیبا و شیوای زاغ سیاه و بازسپیدرا بیان میکند .

در بیان این وقایع تاریخی شاعر غالباً اندرز گومیشود و بخلاف شیوه و روش معمول خویش ممدوح را بنصایحی

و نکاتی یادآور میشود که در سایر موارد شهامت باز گوئی آن را ندارد. فرخی‌در قصیده‌ی : «چه روز افزون و عالی همت است این دولت سلطان که روز افزون بدو گشتست ملك وملت وایمان» (۱) به بیوفائی وبدعهدی خانان اشاره میکند ومیگوید : «شاها ازخانان دوستی نمی‌خیزد ، اینها بد قول و بدعهد و پیمان هستند زبان‌آنها بادل‌آنها یکی نیست دوستی ترا میجویند اما بدخواه و دشمن تو میباشند

ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی
پس از چندین‌بلا کامد زایران بر سر توران

در جنگ مرو و بلخ و ترکستان فزون از قطره‌های باران ازلشکریان دشمن‌بخاك‌ریختی ، آنها از بیم توبخواب نرفتندولی‌جنگ‌بااین‌خانان‌چه ارزشی دارد ؟ سرزمین‌ولایت ایشان‌بیابانهای خشك‌و ویران‌است . این ویرانه‌های خالی بی حاصل به چه‌کار آید ؟ از کنار کنگ تادریای آبسکون و از درگز گانج تا قزداروهکران‌آن تو است ، سرزمین ماوراءالنهر بگنج توچیزی نمیافزاید :

۱ ـ در مدح سلطان محمود سبکتکین صفحه ۲۵۴ دیوان‌چاپ دبیر سیاقی

بخارا و سمرقندست روی و چشم آنکشور
غلامان ترا زین هردو حقا گر برآید نان
ترا آنجا غلامانند چون خوارزمشاه ایشه
دگرچون میرطوس‌وزو گذشتی میرغرجستان
نباشد مرتوراحاجت‌بملك خان طلب کردن
که‌این‌هردوبمال‌و ملك‌صدره برترندازخان

در قصیده‌ای بمطلع :

«بگشاد باد مهرگان در اقبال برجهان
فرخنده باد برملك شرق مهرگان» (۱)

باز اشاره به‌جنگ باخان ترکستان و ملك چین میکند و میگوید : وقتی خان بدرگاه شاه‌آمد محمود رسم‌آزادگی بجای آورد وملك و خان‌ومان ازو نگرفت ، و خان را با خلعت ونواخت بسیاربدولت‌خودباز گردانیدوعازم ری‌شد .

ودراینجا قرمطی‌بسیاری‌را کشت

اینجا همی یکان و دوکان قرمطی کشد
زینسان بری هزار بیابد بیك زمان
غزویست آن بزرگ ترازغزو سومنات
روزی مگر بسر برد آن غزو ناگهان

۱ ـ در مدح یمین الدوله محمودبن ناصر الدین صفحه ۲۶۳ دیوان فرخی‌چاپ‌دبیر سیاقی

فرخی پیروزیها ولشکر کشی‌های سلطان را میستاید واز همه‌ی آنها یاد میکند ، ازپیروزی‌محمود دز کنک ـ کوه سر ـ کوه‌شیر ـ دشت گنج ـ رودبار ـ واستیلای‌وی‌برعلی تکین ، ارسلان‌تکین ، طغان تکین ، و قدر خان‌و بازگشت ازخوارزم وفتح ری و سومنات مانند یك مورخ واقعه‌نگار یادمیکند وآبادیهائی‌را که پس‌ازفتح هر ناحیه و ولایتی‌در آنجاانجام‌میگیردشرح میدهد. از جمله اشاره‌به پل بستن سلطان محمود غزنوی بررود جیحون درسال ٤١٦ هجری میکند ومیگوید :

برآب جیحون پل‌بستن و گذاره شدن
بزرگ معجزه ای باشد و قوی برهان
برآب‌جیحون درهفته‌ای یکی پل بست
چنانکه گفتی کز دیربازبود چنان (۱)

منوچهری در قصیده‌ی :

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کردست رای‌تاختن وقصدکارزار

۱ ـ تفصیل این حدیث در تاریخ گردیزی چاپ تهران صفحه ۶۴ آمده است .

که در مدح سلطان‌مسعود غزنوی گفته و شرح فتوحات و وسعت مملکت ایران و کشور گشائیهای وی را داده است بەپل‌بستن مسعود بر جیحون (نزدیك‌ترمذ) در نیمه نخست ازماه‌ربیع‌الاول‌سال ۴۳۰ هجری اشاره‌میکندومیگوید(۱)

جز تو نبست گردن جیحون کسی‌بغل
واندر نراند پیل بجیحون درون هزار
دو سال یا سه سال درآن بود تا ببست
جسری برآب جیحون محمود نامدار
در مدت دو هفته ببستی تو ای ملك
جسری برآب جیحون بەزان هزاربار
دریابد آن سپه که بجیحون گذاشتی
دریا نکرده بود بجیحون کسی گذار
سالارخانیان را با خیل و با خدم (۲)
کردی همه‌نگون‌ونگو نبخت‌وخاکسار (۳)

۱ ــ حاشیه‌ی‌دیوان منوچهری چاپ‌دبیرسیاقی . مسعودروز نوزدهم ربیع‌الاول ازپل‌گذشته وروز یکشنبه دوروزمانده ازربیع‌الاخر بازگشته‌است این‌پل بدستیاری بکتکین‌چوگاندار محمودی‌درست شده‌است. حاشیه‌ی دیوان منوچهری‌صفحه ۲۴۴
۲ ــ رك • بحاشیه دیوان منوچهری چاپ دبیرسیاقی
۳ ــ دیوان منوچهری صفحه ۳۳

فرخی درقصیده‌ای بمطلع :

بدان خوشی و بدان نیکوئی لب و دندان
اگر بجان بتوانی خرید نیست گران(۱)

وقایع جنگ سلطان مسعود را باعراقیها چنین بیان میکند : «سپاهیان مبارز دشمن خفتان ودرع پوشیده ، تیغ بدست و دست از جان شسته، درپناه کوه سپر گرفته بودند ملك مسعود بالشکری کمتر از دوهزار بی خفتان وخود ،میبایست روی بدان سپاه آورد . سپاهی که کران آن ناپیدا وپایگاه آن کوه بود . شاه جهان پس از مشاهده‌ی آنسپاه عظیم روی به لشکریان خود کرده چنین میگوید : ای جوانمردان پدرم من وشمارا روی زمین باقی گذاشت ومارا از خان ومان جدا کرد . در اینجا نه ساز و برگی است که برای دفاع از ملك خویش آماده کنم و نه خواسته‌ای که در حق شما احسان نمایم . بانام نیك این جنگ را پایان دهیم بهتراست که باشکست وسرافکندگی بجهان دیگر نزدپدرم بر گردیم از اینجا تا غزنین راهی دراز در پیش است ، دشمنان از چپ و راست ما را احاطه کرده‌اند ، برشماست که چون

۱ ــ در مدح سلطان محمود غزنوی صفحه ۳۰۳ دیوان فرخی

شیرمردان تلاش کنید تا ازاین‌جنگ پیروز بیرون‌آئید. وازین نبرد بهیچگونه عنان برمتابید. اگر مراد ماحاصل شود وپیروز گردیم‌شما بمال وملك ونعمت وثروت خواهید رسیدومن زیان این جنك را برشما جبران خواهم کرد. سپاه روی بزمین نهادند و جملگی گریان چنین گفتند: ای شهریار بلنداختر بلند مکان مااکنون روی این کوه‌را ازخون دشمن پرشقایق نعمان میکنیم وبیاری خدا آماده‌ی جنك هستیم وآنگاه:

میان آن سپه اندرفتاد چونکه فتد
میان گور و میان گوزن شیر ژیان
همی گرفت بدست و همی فکند بپای
جزاین که کردو چه‌دانست رستم‌دستان
بیك زمان سپه بیکرانه را بشکست
شکستگان‌رابگرفت‌و جمله‌داد‌امان(۱)

دراینقصایدنه‌تنهاوصف‌لشکر کشیهاو نبردوپیروزیهای‌ممدوح

---

۱ ـ صفحه ۳۰۳ دیوان فرخی قصیده بمطلع:
بدان خوشی وبدان نیکوئی لب و دندان
اگر بجان بتوان خرید نیست‌گران

ضمن مدح شجاعت و دلاوری و قدرت و عظمت ممدوحین بیان میشود بلکه به بسیار نکات دیگر دربارها نیز اشاره میشود از جمله به اهمیت ونفوذ کلام پاره‌ای از وزراء و درباریان نظیر ابوبکر حصیری ، خواجه منصوربن حسن میمندی، و حسنك وغیره :

فرخی میگوید : خواجه‌ابوبکرحصیری رانزدسلطان مرتبت ونفوذی است . او میتواند واسطه‌ی تقرب شعرانزد سلاطین گردد زیرا :

شاه گیتی‌بسخن گفتن‌او دارد گوش
و او همی‌بارد چون درسخنها زدهان

کیست امروز بر سلطان‌کافی‌تر ازو
که‌سزاوارتر ازخواجه‌بچندین‌احسان

هرزمان مرتبتی‌نودهد اورابرخویش
هر دوروزی بمرادی دهداورافرمان

از میان ندما چشم بدو دارد و بس
چه‌بایوان چه‌بمجلس‌چه‌بمیدان،چه‌بخوان

درقصیده‌ای که مدح حسنك وزیررامیگوید ، پس‌ازتعریف وبزرگداشت وی اشاره باین مطلب میکند که وقتی‌حسنك

بوزارت رسید بسیاری از زندانیان آزاد مرد و گرفتار ، آزاد شدند ، واو آئین‌های بسیار نیك در مملکت برقرار کرد و کم کشتگان دور از وطن را بوطن خویش باز گردانید :

بر دست او رهاشد و از بند رسته شد
صد راد مرد مهترو صدراد ممتحن
در روزگار او وطن خویش بازیافت
پانصد هزار مردم کم‌کشته از وطن
وزبهرمملکت‌چنانکه‌ندانست کرد کس
آئین های نیك نهاد و نکوسنن (۱)

وصف راهها وشهرها نیز در این قصاید جائی دارد که‌خود معرف اوضاع جغرافیائی آن‌زمان میباشد . درقصیده‌ای که شاعر مدح خواجه منصوربن حسن میمندی را میکند، بشرح مسافرت خود ازسیستان به بست میپردازد وراههای

---

۱ ـ دیوان فرخی ـ درمدح خواجه‌ابوعلی حسنك وزیر بمطلع:
ای‌عهد من شکسته بدان زلف پرشکن
بازاین‌چه سنبل‌است‌که سربرزدازسمن
صفحه ۳۳۲ چاپ دبیرسیاقی

سخت و بیابانهای دشوار گذرآنرا چنین وصف مینماید :

سهمگین راهی فرازش ریزه‌ی سنگ سیاه
پهن‌ور دشتی نصیبش توده‌ی ریگ روان
ریگ او میدان دیو و خوابگاه اژدها
سنگ او بالین ببر و بستر شیر ژیان
گاه‌رفتن ریگ او چون نیشتر در زیرپای
گاه‌خفتن سنگ اوچون نیش کژدم‌زیر ران (۱)



شعر درباری را مضامینی از این قبیل است . مگر تغزل ها که لطف و گیرائی خاصی دارد .

رودکی در تغزلهای خود از لذتهائی که در کنار زیبا رویان سیاه‌چشم بخارا درمی‌یابد ، دم میزند وشادیهاو خوشیهای دربار بخارا درشعرش تجلی میکند ، بخصوص آنجا که چنگ برمیگیرد وبا نواهای زیر و بم‌آن سرود میخواند وچنگ مینوازد ، و از شراب عقیق‌رنك مینوشد ،

۱ ــ دیوان فرخی چاپ دبیر سیاقی صفحه ۳۳۴

وبزم شاهانه راغرق شادی وسرور میکند وآنگاه همگان را بهلذت پرستی وفرصت جوئی دعوت مینماید.

تغزلهای فرخیوصفبهار وخزاناست و گلوسبزه، نغمهی مرغان استوقهقههی عشاق، اما عشق بپسران ساده روی و بمعشوقگان سپاهی، یعنی عشق مالك و مملوك. در این توصیف ها آنچه هست زیبائی و لطف بیان است، وموسیقی خوشآهنگ الفاظ. کلمات بروانی جویبارها. وبموزونی زیباترین نغمهها بگوش میرسد وانسان راغرق شعف و سرور میکند. اما درآغوش این لذتها ودر میان این نمایشهای سحرآمیز طبیعت که درخت و گل وسبزه وآسمان و زمین با تمام رنگهای بدیع خود جلوهگر است، چهشور وغوغائی در دل شاعر وجود دارد؟ کسی نمیداند، اینجا سخنی که حکایت از سر درون وی نماید گفته نمیشود. نالهی نی فقط آهنگ نی است. نه نالهی روحوجان دردناك شاعر. غروب خزان هرچه هست رنگ است و منظره، نهافسون و حسرت بگریز عمر و پایان حیات ویادبود جوانیها. دنیای باطن برای این شعرا هیچ است. آنچهدریافتنی و دوست داشتنی است عالم مجرد و محسوس وظاهر

**است و ازاینروست که شعرشان جنبه‌ی « objective » دارد.**

منوچهری شاعر طبیعت و شراب، وشاعر عشرت و نشاط است. با طبیعت انسی دارد. در تغزل‌های وی هرچه هست گل‌است و سبزه، مرغ است وپرنده، شادی است و فرح، ساغر است و طرب. در چشم وی شقایق ها عشق انگیزند، و بستانها عطر آمیز. یاسمن سرخ بسان لبان طوطی وسوسن‌سفید چون جامی از لبن، درآغوش صحرای پرسبزه‌و رنگ، طنازی میکنند ومنوچهری رابسوی خود میخوانند. زمین محراب داود است. وآواز مرغکان چون نوای داود. کبك ناقوس‌میزندوشارك سنتور، فاخته نای و بط طنبور. شگفت نواهائی است، نارو برشاخ‌چناردرپرده‌ی راست مینوازد و قمری بر درخت نارون در پرده‌ی باده و همه‌ی اینهادر گوش جان شاعرما نغمه‌ی حیات‌است. حیاتی که منوچهری بدان‌عشق میورزد ودل می‌بندد. واین‌فروغ جاودانه در روح امیدوار وآرام وی میدرخشد ودر همه‌ی تغزلهایش جلوه میکند.

همه چیز در چشم وی زیبا و دوست داشتنی است.

چه بهارو چه‌خزان . چه‌تابستان وچه زمستان ، خزان را میستاید از آنروی که فصل رزان است و گاه خوردن آب انگورخزان ٠ بهاررامیستایداز آنجهت که نسیم‌صبحگاهان و عطر دل‌انگیز گلستانها و سرود زندوافان اورا برای پای کوبی‌ومیخوارگی بباغ وبستانها دعوت‌میکندواو نیز یاران‌راباخودهمراه کرده رادسپرصحرامیشود ومیگوید :

روزی بس خرم است ، می گیر ازبامداد
هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد
خواسته داری و ساز ، بیغمیت هست باز
ایمنی و عزو ناز ، فرخی ودین‌وداد
نیزچه‌خواهی دگرخوش‌بزی‌وخوش‌بخور
انده فردا مبر ، گیتی خوابست‌وباد

منوچهری درلذت جوئی وفرصت یابی‌پیشرو خیام است . و زندگی بی اعتبار باتمام دردها و سختی‌هایش برای وی آکنده از لطف و زیبائی است و از این‌روی بهمه حال از ورای سیمای افسرده وغمگین او بازنغمه‌ی طرب و لبخند شادی جلوه میکند و همانطور که اپیکور شرنگ درد و رنج را در جام شادی و طرب مینوشید ، شاعر ما نیززنگ

اندوه‌وغم ایام‌را باتماشای جلوه‌های طبیعت زیبا ونوشیدن می خوشگوار از دل میزداید و پاك میکند وآنگاه چنین زمزمه مینماید: «روزی بس خرم است، می خورو می‌ده پگاه. هرروز تا شامگاه، هرشب تا بامداد»

دراین‌روز: «مرغ دل‌انگیز گشت بادسمن‌بیز گشت بلبل شب‌خیز گشت، کبك گلو بر گشاد. برجه تابرجهیم جام بکف برنهیم تن بمی اندر دهیم.»

نیزچه‌خواهی‌دگر، خوش‌بزی‌وخوش‌بخور

انده فردا مبر، گیتی خوابست وباد

رفته و فرمودنی مانده و فرسودنی

بود همه بودنی کلك فرو ایستاد.

ناله‌ی بلبل سحرگاهان‌وباد مشکبوی بهاران‌منوچهری‌را شیدا و مدهوش میکند دامن کشان دل از کف داده سوی چمن‌زارها وباغها میشتابد وباطبیعت مغازله میکند وسپس درجام فرعونی می کهنه میگسارد وبرسم ادیبان جرعه‌ای برخاك می‌افشاند. او جان‌را فدای باده‌میکند. باده‌ای که حزن و اندوه از دل میبرد. خوشی وشادی و راحت روح و آرامش جان بوی می‌بخشد و آنگاه از آزاده رفیقانش

تمنا میکند که پس‌از مرگ جسدش را باسرخ ترین باده‌ها بشویند وردا و کفنش را از برگ رز بسازند و در سایه‌ی درخت رز اورا بخاك بسپارند .

منوچهری بهمه حال از مظاهر عالم طبیعت الهام میگیرد . حتی‌آنجا که ناصبوری و ناآرامی فراق یار در شعرش تجلی میکند خطابش بغراب است و نعیق غراب ، بخرابه‌های ویران‌شده‌ویاد کارهای بازمانده‌ی معشوق‌است که‌زیر سنك زمانه خورد شده و فرو ریخته است . فلك در چشم وی بیابان است و مسافر ماه ، ومنزل‌ها وراهها طریق کهکشانها .

آنجا که قصیده را بدعای ممدوح تمام میکند گل خیری وسنبل وبسیار گلهای دیگر را واسطه‌ی دعای خود قرار میدهد . میخواهد تازمانیکه گل‌خیری زردرنك‌است وسنبل‌وياسمن‌چون زلف‌معشوق مجعد وخوشبوی ، ممدوح وی‌موفق ومؤید ومساعد بخت ، می‌بلب وجام بکف و گوش به بربط باقی وپایدار بماند .

**قصاید این شعرا در تشبیه های زیبا وروانی الفاظ وقدرت بیان باوج عظمت میرسد . اما سخن‌در**

اینست که زیبائی تنهاازجنبه‌ی‌نیروی بیان‌وآهنگ الفاظ نمیتواند هنر آفرین ویا بحقیقت شعر باشد. زیرا هنرکه ادبیات نوع عالی‌آنست وسیله‌ی‌ارتباط معنوی ودرونی انسانها و واسطه‌ی پیوند احساسات و عواطف عالی بشری است وبی‌آنکه بازی ممتازی باشد حقیقتی است که روح را دریك لحظه برهمه‌ی کائنات وعالم امکان محیط میسازد. تا زمان ومکان رازیر پا میگذارد. و از ناموزونی ونارسائی‌دنیای موجود بستوه میآید و بجستجوی ابدیت و حقیقت مطلق برمیخیزد. وبسیر درعالمی میپردازد که در دنیای آرزوهای وی‌وجود دارد. واز اینروست‌که گفته میشود سرچشمه‌ی هنر چیزی جز درونی‌ترین خصایص‌آدمی نیست و لذت‌آن در کیفیت انقلاب و وشور وهیجانی است‌که در روح وعواطف وی‌پدید میآید و موجب اشتغال خاطر میگردد. و این همان کیفیتی است که در عالم ادبیات بمتعالی یا «Sublime» تعبیر میشودوبشعر جنبه Subjective میدهد. بعقیده‌کانت(۱)علت‌آنکه‌بشرازجلوه‌ی‌متعالی شعرمحظوظ میشود اینست‌که : ذهن‌آدمی میخواهد از زیر بار سنگین عظمت طبیعت‌که همواره با وی

---

۱ ـ درکتاب Critique de Jugement

محشور است رهائی یابد و زمانیکه همه ی نیروی معنوی خودرا برای درك این مناظر متعالی آماده میکند و تمرکز میدهد یك‌نوع برتری نسبت‌بجهان طبیعت درخود احساس‌میکندکه بوی لذت‌معنوی‌و عمیقی‌می‌بخشدوبگفته‌ی‌بورك(۱) انگلیسی آیادرشعر کیفیتی جز زیبائی یافت نمیشود؟ و آیا انقلاب و عواطف‌آدمی از زیبائی مهمتر نیست؟.



۱ـ Edmund Burke

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

صفحه

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

صفحه

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست نامهای اشخاص

صفحه

# فهرست نامهای اشخاص

# فهرست ماخذ کتاب

**الاغانی** ابوالفرج اصفهانی چاپ‌مصر

**احوال واشعار ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی**
سعید نفیسی

**البدءوالتاریخ** المطهربن‌طاهرالمقدسی چاپ‌پاریس

**التنبیه والاشراف** ابی‌الحسن علی‌بن‌الحسین المسعودی

**الفهرست** (ابن‌الندیم) ابوالفرج محمدبن‌اسحق‌بن‌ابی یعقوب
ندیم وراق بغدادی

**الوسیط** احمد الاسکندی ـ مصطفی عنانی

**تاریخ‌طبری** ابی‌جعفر محمدبن جریرطبری

**تاریخ ادبی‌ایران** پروفسور ادوارد برون، ترجمه وتحشیه و
تعلیق‌علی‌پاشا صالح

**ترجمه تاریخ طبری** ابوعلی محمدبن ابوالفضل محمدبن
عبیدالله بلعمی

**تاریخ بیهقی** خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی
باهتمام دکتر غنی ـ دکترفیاض

**تاریخ سیستان** تصحیح مرحوم ملك الشعرای بهار

**تاریخ طبرستان** بهاءالدین محمدبن‌حسن‌بن اسفندیارکاتب
تصحیح مرحوم عباس اقبال

**تاریخ‌گزیده** حمدالله‌بن ابی‌بکربن احمدبن نصر مستوفی
قزوینی

# فهرست مآخذ کتاب

**تاریخ ایران** عبدالحسین زرین‌کوب

**تاریخ اجتماعی ایران** سعید نفیسی

**تاریخ تحول اجتماعی ایران** مرتضی راوندی(جلد دوم و سوم)

**تاریخ ادبیات ایران** استاد ذبیح الله صفا

**مجمل التواریخ والقصص** تصحیح ملك الشعرای بهار

**زین‌الاخبار یا تاریخ‌گردیزی** ابوسعید عبدالحی‌بن‌ضحاك بن محمود گردیزی

**سیاست نامه یا سیرالملوك** خواجه نظام الملك ابوعلی حسن‌بن علی‌بن اسحق طوسی

**کتاب الوزراء والکتاب** ابی عبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری

**کتاب الظرایف واللطایف فی المحاسن والاضداد** شیخ ابونصراحمدبن عبدالرزاق المقدسی الادیب

**مقدمه ابن خلدون** ترجمه محمد پروین گنابندی - تألیف عبد الرحمن بن خلدون

**مروج الذهب** ابوالحسن علی‌بن الحسین مسعودی

**کامل التواریخ** عزالدین ابوالحسن علی‌بن ابی‌الکریم محمدبن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی ، ابن الاثیر

**دوقرن سکوت** عبدالحسین زرین‌کوب

# فهرست مآخذ کتاب

**بابک خرم دین** سعید نفیسی
**قابوسنامه** امیرعنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن قابوس بن وشمگیربن زیار
**چهارمقاله** احمدبن عمربن علی نظامی عروضی سمرقندی تصحیح دکترمحمد معین
**فرخی سیستانی** غلامحسین یوسفی
**هنرچیست** لئون تولستوی ترجمه کاوه دهگان
**زیبا شناسی** بند توکروچه ترجمه فؤاد روحانی
**سخن سنجی** لطفعلی صورتگر
**نقد ادبی** عبدالحسین زرین کوب
**معجم الادبا** یاقوت حموی
**الوسیط** احمد الاسکندی ـ مصطفی عنانی
**مجله شرق**
**مجله مهر** سال دوم وسوم
**دیوان مسعود سعد** چاپ رشید یاسمی
**دیوان منوچهری** چاپ دبیر سیاقی
**دیوان فرخی** » » »
**دیوان معزی** چاپ اقبال
**دیوان عنصری** چاپ دبیر سیاقی
**دیوان ناصرخسرو** چاپ مینوی
**سخن و سخنوران** بدیع الزمان فروزانفر